



بهائیت و تحریف تاریخ

مؤلف: علی نصری

با یادداشتی از دکتر خلیل بهرامی



به نام خدا
اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام
تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.
در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.
و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.
امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism\@yahoo.com

بهائیت و تحریف تاریخ

یادداشتی از دکتر خلیل بهرامی

بسم الله الرحمن الرحيم

به گواه اسناد و مدارک معتبر استعمار برای استحمار و سپس استثمار ملل مختلف به ویژه مسلمانان از ایام دیرین دست به جعل مسلکها و مرامها و مذاهبهای پوشالی در رسیدن به مطامع خود نموده است و این مذاهب ساختگی در طول حیات منحوس خود مانند کرمهای ساقه خوار و ریشه خوار پایه ها و ریشه های مذاهب و مسالک و سنتهای اصیل الهی و مردمی را خورده اند و گاهی در نهضت‌های اصیل در سلک ترور و ترهیب ارباب و قتل و غارت زحمات مردم مومن و فداکار را به باد داده و راه را برای سیطره نوین جهان خواران هموار نموده اند.

(الف) در سال 1730 میلادی فرقه متحبر و پوشالی و هابیت بوسیله یک جاسوس انگلیسی بنام «مستر هامفر» شیخ ساده لوحی چون «محمد بن عبوالوهاب» رامی فریبند و به شاگردی خود در می آورد و به تبع آن فرقه ضاله و هابیت را ایجاد می کند که ظلم و جور پیروان در جهت منافع پیراستعمار از هدم و تخریب اماکن متبرکه چون بقیع و قبرستان ابوطالب و هتک حرمت به مشاهده شریفه و هجوم به عتبات عالیات بر کسی پوشیده نیست اینک گروه طالبانیسم و القاعده را در مقابل «اسلام خمینی» یعنی اسلام سیاسی و رهایی بخش به کار انداخته اند هم آبروی اسلام را ببرند و از آن چهره ای عبوس و خشن ارائه نمایند و هم از تشکیلات در حال گسترش این اندیشه نایب نبوی (ص) با ترور و وحشت جلوگیری نمایند.

(ب) در نیمه دوم همان قرن (هجدهم) ناپلئون بناپارت یهودیانی را که از زمان حضرت موسی (ع) خود را نژاد برتر می دانسته و می دانند و برای تمایز از مردم و عدم آمیزش و آمیختگی با دیگر مردم بر سر خود کلاه زرد گذاشته و بر بازوان نوار زرد رنگ می بستند و در قلعه هایی بنام گنوجاگانه زندگی می کردند مجبور به هم زیستی با دیگران کرد. آنان چون ویروسهای رهاشده به دنبال تجارت با اندیشه و استراتژی نژاد برتر و اردجامعه شدند. طولی نکشید که ناپلئون شکست خورده به جزیره «سنت هلن» تبعید گشت و امپراطوری فرانسه افول نمود و به جای آن دیوار استعمار انگلستان قد علم کرد، یهودیان تازه کار خرده بورژوازی نوکیسه که بابت هویتی دنبال

نابودی هویت دیگران بودند و خود را «صهیونیست» می نامیدند در این فضای امپراطوری جدید به انواع جنایات از جاسوسی و مکر و خدعه و مزدوری پرداختند تا توانستند خود را نهادینه ساختند و به دنبال اهداف فراتر پیش روند آنان وسیله «تئودر هرتزل» در شهر «بال» سوئیس و سپس در آمریکا اهداف خود را دنبال کردند چون هویتی موزائیکی داشتند و غیر ممکن نمی نمود که با هم جمع و متحد شوند رسیدن به سرزمین متحد را سردادند و سیمینارها، همایش ها، کنفرانس و... ترتیب دادند تا بالاخره در سال 1948 م پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی سرزمین فلسطین که با فرمانداری انگلستان اداره می شد توسط اعلامیه بالفور نخست وزیر وقت بریتانیا و با تأیید و همکاری سازمان ملل یک گروه بهتر است بگوئیم یک کلنی ویروس را که بالذات تروریست بوده و تربیت شده بودند از بین امت یهود تربیت کردند و در این سرزمین مقدس جای دادند جزئومه فساد و مدل چرکین که جز زندگی در تعفن و منجلات جایی برای زیست ندارد از آن ایام تا کنون روزوشی نیست که چون در اکولای خون آشام و خفاشان خون خوار، جامی از خون پاک مردم فلسطین قلب امت اسلام سرنکشد و کسانی را به شهادت نرساند.

این همه جنایت پروری به دست چه کسی بود چرا انگلستان؟

و امروز نو محافظه کاران آمریکا که همان اخلاف سوء آن اسلاف سوء اند (اسوء خلف لاسوء سلف) این گروه تروریست را پیش مردگان امت نصاری قرار داده اند تا به خیال خامشان آنتی کرایس ها و دشمنان مسیح را که -مسلمانان هستند- بکشند تا مانعی برای ظهور او نباشند و سرزمین خاور میانه که سرزمین، لی لی پوت، هارت لندن برای خود می دانند تمام جهان خواران غرب را جمع کنند و به امید مسیحی که خود باعث تصلیب و تبعید او شده اند، مسلمانان را بکشند و دار و ندارشان را غارت کنند.

و همه می دانند از آن روزی که «هگل» روح القدس را تبدیل به روح زمان کرده همه چیز در سبب زمان تغییر یافت و تغییر پذیر شد دیگر دینی نماند که کسی با آن زندگی کند و امید به مسیحی نماند که برای او فداکاری کند آنچه آنان امروز در این منطقه می خواهند نابودی اسلام و مسلمانان و چپاول ذخائر نفتی و انرژی خداداد ایشان است.

(ج) در زمان فتحعلی شاه قاجار 1250-1212 هـ - ق با ورود «سرجان ملک» انگلیسی فرقه ای بانام شیخیه ایجاد می شود و سپس بوسیله جانشینان سرجان ملک یعنی «سرهارد فور د جونز» و «سرگورالی» تقویت می شود تا در تقابل با با مرجعیت شیعه و کانون

ومحوریت آن درانسجام وهمبستگی ملی ایران مسئله امامت وولایت راباایجادشبهه وارتیاب سست وویران سازد.سپس بوسیله جانشینانی چون سیدکاظم رشتی درکربلاومحمدکریم خان قاجارخودرانایب شیخ می داندکانون تشیع رابه چالش بکشاند.

دراین برهه اززمان روس،انگلیس واردکاری شوندم.فردی جوان وقدرت طلب وباظاهری وجیهه وآراسته بنام«علی محمدشیرازی»درکمپانی«ساکس یهودی»درشهربوشهربه کاری گیرندوباتزریق افکارشیطانی واستعماری اورابه درجه نایب امام زمانی(ع)و«باب المهدی»وسپس به «مهدویت»می رسانندوبه فریب عوام الناس پرداخته وبایده های انگلیسی تقویت می شونددست به قتل وغارت پرداخته وشیعہ رامهدورالدم می سازندتااینکه سرداربرزرگ استعمارستیزایران،میرزامحمدتقی خان امیرکبیراعلی ...مقامه بااخذوتبعیدواعدام باب چشم فتنه راکورمی کند.(1266ه-ق)

ولی استعمارکفتارگونه،شب شکارومردارخوار،بانیش قبرخوددرظلمت گمراهی ونادانی مردم،افرادسفیدوجاهل دیگری رابه کاری گیردودراین ظلمات گمراهی شب پرستانی قدرت طلب همچون «میرزاحسینعلی»و«میرزایحیی»دوبرادرنوری راکه درپای هجویات باب درآموخته اندواردمیدان می شوندوفرقه های بهائیه وازلیه راییجادی کننددرآغازخودرامام وسپس پیامبرخواندودین اسلام رامنسوخ اعلام می کنندوجاهلان ازعوام رافررفته وبه اخدام احشام خودمی آفزایند؛مرحوم امیرکبیرآنان راتعقیب وتبعیدمی نمایدوسپس به علت اختلاف بین دوبرادردر جانشینی باب-که بیشترصبح ازل بوده تابهاء-به جزیره قبرس وشهرعکادرفلسطین اشغالی تبعیدمی گردندوازلحاظ مکانی وزمانی کاملادرخدمت استعمارانگلستان قرارمی گیرند.

القصة مسلک استعماری«بهائیت»که آفریده سرویس های جاسوسی روس وانگلیس بود،درقرن اخیر بصورت میراث استعماری دراختیاراستعمارآمریکاقرارمی گیرندوسران این فرقه«بیت العدل»خودرارسمادرفلسطین اشغالی(اسرائیل مستقرمی سازندوکمخدمت به استعمارنوو صهیونیسم می بندند.

عباس افندی پیشوای بهائیان پسر میرزاحسینعلی نوری(بهاء)پس از اشغال فلسطین توسط ارتش انگلستان ولژیون یهوددر جنگ اول جهانی رسمازدست ژنرال«آلن بی»فرمانده ارتش انگلستان لقب«سر»دریافت می کند.چنانچه حافظه تاریخ نقش«حبیب ا...عین الملک(بهائی سرشناس)درکشف ومعرفی رضاخان به انگلیسیها جهت انجام کودتای سیاه 1299ش وطراحی دستگیری ومحاکمه واعدام سران مشروطه رابوسیله محافل بهایی واستفاده پسر شیخ شهیدفضل

ا...نوری و شیخ ابراهیم زنجانی در صدور حکم اعدام این شیخ شهید و سرانجام هدم مشروطیت و عقیم گذاشتن حرکت مردم و متقابلاً زمینه سازی آمریکا در دهه های 50 و 40 بجای روی کار آمدن هویدا (پسر همان عین الملک) و تشکیل کابینه هایی که در هر کدام از چند وزیر بهایی استفاده می شدند نظیر منصور روحانی، عباس آرام و... را از یاد نمی برد. بدین گونه «فرقه بهائیت» به مثابه بازوی «استکبار جهانی» همیشه و همواره با پیش برد اغراض شوم آن کمک داده و متقابلاً استکبار نیز زمینه گسترش نفوذ و فعالیت این فرقه را در مشرق زمین به ویژه در ایران زمین فراهم ساخته است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ملت هوشمند ایران به توجه به پیوند دیرین و عمیق فرقه بهائیت با استعمار و رژیم فاسد پهلوی و نیز مخالفت ذاتی و آشکار آن با معتقدات اساسی ادیان الهی، خصوصاً اندیشه نجات بخش «مهدویت (ع)» در اسلام تشیع، سران این فرقه استعماری را، به عنوان ستون پنجم و جانب دشمنان و عوامل فساد و تباهی در کشور به پای میز محاکمه کشانید. «تشکیلات بهائیت» را که بیش از یک قرن در کشورمان بر ضد اسلام و جاسوسی برای بیگانگان اشتغال داشت غیر قانونی و عضویت در آن را جرم به شمار آورد (اعلامیه دادستانی کل انقلاب اسلامی در سال 1362).

در واقع وبه درستی بهائیت نوعی بیماری فکری و سیاسی و ادعای دروغین از خدا پرستی قلمداد شد که جلوگیری از سرایت آن به پیکر جامعه مسلمین اقتضای کند حاملان این بیماری پیوسته و همیشه در قرنطینه و کنترل دقیق به سر می برند. در این اقدام مدبرانه بسیاری از فعالان فرقه به دامان غرب- خصوصاً آمریکا- گریخته و به زودی کاخ سفید و دیگر کانونهای سلطه، صریحاً، دفاع از این جماعت- خود ساخته- راعهده دارندند. به گونه ای که حضرت امام خمینی (ره) حمایت رسمی ریگان از بهائیان را نشانه وابستگی این فرقه ضاله به امپریالیسم شمردند (صحیف نور- ج 17 ص 266-267)

اخباری که از تحرکات استعماری این فرقه در جهان به ویژه منطقه خاور میانه به طور پیاپی می رسد نشان از همکاری وسیع این فرقه با آمریکا و صهیونیسم جهانی در فرآیند سلطه بر جهان (جهانی سازی) دارد به عنوان مثال:

1- «دیوید کلی» کارشناس ارشد سلاحهای کشتار جمعی در وزارت دفاع انگلستان که در گزارشهای آن وزارتخانه راجع به سلاحهای کشتار جمعی عراق دست برده و بهانه ای برای حمله به عراق

فراهم ساخت وبعدهم کشته شدیکی از مقامات بلندپایه بهائیت درلندن بود!!!واین خیانت رانیزبه دستور«بیت العدل»انجام داد.

2-شایعات گسترده درجرایدواینترنت«ابومازن»جانشین یاسرعرفات وعضوفعال تشکیلات دولت خودگردان فلسطین رابه فرقه ضاله بهائیت منتسب می کند.

3-احسان یاشارچهره فرهنگی مشهورزمان شاه باگرایش بهائیت امروزه مشاورفرهنگی «صفرمرادنیازف»رئیس جمهورترکمستان می باشد.

4-درحال حاضر تعدادیکهزار«1000»پایگاه اینترنتی درجهان به تبلیغ مسلک بهائیت مشغولندوبعضادرپوشش عنوان مقدس مهدویت به بخش اطلاعات غلط ووارونه درباره حضرت ولی عصر(عج)مبادرت می ورزند.همزمان اخبارفراوانی نیزدرتبلیغ گسترده واقدامات موزیانه این فرقه درایران به گوش می رسدکه حاکی ازتجدیدسازمان بهائیت درداخل-همسووهماهنگ باخارج کشور-است.

تلاش بهائیت امروزعمدتامصروف به انکارماهیت وابسته استکبارجهانی وارائه تصویریک شهروندعادی وبی خطر ازبهائیان،نهایتامظلوم نمایی برضدجمهوری اسلامی وتهیه خوراک برای قدرتهای بیگانه بوده وتلاش داردازمحافل جهانی،نظیرسازمان حقوق بشربه صورت ابزاری جهت واردساختن فشاربرنظام مقدس اسلامی وباجگیری از آن بهره گیردونهایتازمیننه رابرای تجدیدفعالیت توطئه آمیزخود-درشئون مختلف تبلیغی،اقتصادی،اجتماعی وسیاسی-برضداسلام وایران فراهم سازد.هدف نهایی واستراتژیک این فرقه،نیزکسب«رسمیت»قانونی ازنظام اسلامی است که مقابله با آن هوشیاری ومراقبت خاص دولت ومملت راطلب می کند.

متاسفانه احیراگستاخی فرقه به جایی رسیده که باسوءاستفاده ازآزادیهای موجوددرنظام جمهوری اسلامی در1383/8/25بامضاء«جامعه بهائیان ایران»نامه ای خطاب به رئیس جمهوروقت «آقای خاتمی»نوشت ودرسطح کشوربه پخش وسیع آن مبادرت کردکه-خودنامه-سراسرمشحون ازحمله وتوهین به مسئولان بلندپایه نظام بودوازدیدگاه مطلعان ترفندی برای تبلیغ علنی بهائیت وجلب عواطف مردم مسلمان به سوی آن تلقی گردید.

این امرضمنانظرکسانی راتائیدمی کردکه معتقدبوده وهستندکه بهائیت ذاتایک«تشکیلات سیاسی استعماری»است که هیچگاه نمی توان ازتبلیغات مسلکی وآیینی فاصله بگیردواساساهارفردبهائی دررابطه باتشکیلاتی است که تعریف شده وجایگاه وجودی خودراپیدامی کند.درچنین شرایطی

طبعا باید با کمال دقت و درایت پیرامون نوع برخورد با معضل بهائیت اندیشید و دست به تدابیر پخته و حساب شده زد.

رفتارهای کاملاً مشکوک و زیرزمینی بهائیان و تشکیلات و ساختار پیچیده آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه محافل و مردم آگاه دین مدار ایران اسلامی قرار گرفته است. ولی هنوز در مورد این فرقه ضاله تصویر روشنی از انتشار اسناد و مدارک و افشاگری‌هایی مستند پیش روی نیست.

بحمدالله و المنه یکی دوسالی است که برخی از افراد و بعضی از پژوهشگرها و هاوهم چنین دفتر انتشارات اسلامی در جهت تحقق اهداف فوق اقدام به چاپ و نشر کتب و جزوه‌هایی در این جهت نموده اند و با یاد از موسسه کیهان در معرفی این فرقه منحرف که یکی دوسالی است در قسمت نیمه پنهان اقدام به چاپ سیاه‌کاری‌های این گروه گمراه گرنموده اند تشکر نمود.

و از تک ستارگانی که گاهی در سیاهی غفلت جامعه درخشش کرده و راه را از چاه نشان می دهند همچون برادر مستطاب آقای علی نصری که با چاپ کتاب «نقدی بر اصول دوازده گانه بهائیت» خدمت ارزشمندی را به جامعه اسلام بویژه تشیع نموده اند و اینک دیگری بانام «تحریف تاریخ بدست بهائیت» در دست و تهیه و چاپ دارند که اساس تحریف حقایق بدست این گروه گمراه را نشان می دهد آفرین و دست مریزاد گفت امید است که مقبول درگاه حضرت احدیت و بارگاه ولی الله الاعظم «عج» قرار گرفته و در نظر مومنین این دین مبین در آیند. ان شاء الله

والسلام علی من التبع الهدی

خلیل بهرامی قصرچی

آذرماه 1385

پیشگفتار

یکی از معضلاتی که در تاریخ بشریت مشاهده می شود و اخیراً بسوء استفاده از پیشرفت‌های تکنولوژیک بر حجم آن افزوده می شود پدیده زشت تحریف تاریخ و یادستکاری مستندات تاریخی، آن هم به صورت عامیانه است.

در این میان، بعضی از متون ادبی، فلسفی، تاریخی و دینی نیز در امان نمانده اند. از جمله اینگونه تحریفات، اسناد دسته اول مربوط به تاریخ علی محمد شیرازی ملقب به باب، مؤسس فرقه بابیه است که تقریباً اصل آن توسط سران بهائی از میان رفته و آنهایی هم که باقی مانده اند مانند کتاب نقطه الکاف، نایاب می باشند.

در این راستا، سران بهائی، طی تقریباً یک قرن یادستکاری و کم و زیاد کردن حوادث واقعی مندرج در این کتاب، سعی داشته اند مطالب را تحریف و در واقع تاریخ فرقه بابیه را به نفع خود غسل تعمید دهند!

در این نوشتار کوشش گردید تا خوانندگان محترم با رؤس این تحریفات به صورت مستند آشنا و امکان مقایسه اصل با بدل برای آنان فراهم گردد. به همین منظور در ابتدا تلخیصی از تاریخچه فرقه بابیه و بهائیه آورده شده، سپس با شرح حال مؤلف کتاب نقطه الکاف یعنی میرزا جانی کاشانی و همچنین پرفسور ادوارد برون نویسنده و مورخ شهیر انگلیسی که به حق آثار ادبی و اقدامات فرهنگی او در تاریخ تحولات سیاسی یکصدساله اخیر ایران تأثیرات فراوانی داشته، آشنا خواهید شد.

در فصل دوم به علل و عوامل تحریف تاریخ دوران باب پرداخته و به دنبال آن در فصل سوم رؤس این تحریفات همراه با توضیحات کافی درج گردیده است.

از آنجایی که بهائیان به هنگام نقل تاریخ سعی وافر دارند تا جانشین پس از باب یعنی یحیی صبح ازل را به یکباره انکار نمایند تا برای مؤسس فرقه بهائیت رقیبی نماند، لذا فصل چهارم به این مقوله اختصاص یافته است.

در قسمت ضمیمه، تصاویر اشخاص و مکان‌هایی که در متن کتاب به آن اشاره رفته همچنین تصویر مقدمه نسخه انگلیسی کتاب نقطه الکاف که توسط ادوارد برون با رعایت اصل بی طرفی تهیه گردیده، آورده شده تا خوانندگان محترم به اصالت تحریفات بیشتری بپردازند.

در خاتمه بر خود لازم می دارم تا از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر خلیل بهرامی مدرس محترم رشته عرفان دانشگاه آزاد اسلامی که با تقریر خود این مجموعه رامزین فرمودند، همچنین از آقای احمد رضا سبحانی بخاطر تایپ متن، خانم محبوبه صفا، مساعدت در طرح روی جلد، آقای مرتضی باقری جهت تقبل هزینه چاپ و انتشار و از کلیه دوستان و سروران گرامی بویژه همسر م که باتشویقات خود مراد تهیه این مجموعه یاری دادند، تقدیر و تشکر نمایم.

والسلام

علی نصری

1385/9/15

فصل اول

تاریخچه

وزمینۀ پیدایش فرقه بهائیه

*تاریخچه وزمینۀ پیدایش فرقه بهائیه:

از آنجایی که تأسیس هر فرقه و مسلکی در بستر تاریخ تحت تأثیر عوامل بی شماری قرار داشته است پیدایش بهائیت نیز در قرن سیزدهم هجری (دوره قاجاریه) منبعت از شرایط زیادی بوده که مهمترین آنها عوامل اقتصادی، سیاسی، فکری و فرهنگی جامعه آن زمان ایران به شمار می آیند به همین لحاظ شایسته آن است که در آغاز اشاره ای به این شرایط نموده و سپس به روند پیدایش تاریخی فرقه مزبور پرداخته شود

بخش اول: وضعیت ایران به هنگام ظهور بهائیت

(الف) وضعیت اجتماعی و اقتصادی، (ب) وضعیت فرهنگی، (ج) وضعیت سیاسی.

(الف) وضعیت اجتماعی و اقتصادی

کشاورزی و فلاحت ناسالم دوره قاجاریه مبتنی بر کشاورزی سنتی و رابطه ارباب رعیتی و نظام فئودالیزم قرون وسطایی بود و طبقه دهقان و زحمتکش نیروهای تولیدکننده اقتصادی بودند که

هیچ گونه تأمین اجتماعی و اقتصادی نداشتند. طبقه حاکم که همان فئودال و منتسبین به دولت و خاندان وسیع قاجار بودند جز حفظ منافع خود قصد دیگری نداشتند و نیروی نظامی دولت قاجار بلای جان مردم به ویژه طبقه زحمتکش شده بود.

وضع مملکت هم به علت نفوذ بیگانگان که ناشی از جنگ با روسیه بود بسیار خراب و زندگی بر مردم بسیار سخت بود و عموم مردم در انتظار روزی بودند که شاید مصلحتی آنها را از مهلکه نجات دهد.

ب) وضعیت فرهنگی

در زمان قاجاریه بیش از نود درصد مردم ایران بی سواد بودند، یک سری از اعتقادات دیگر، معتقدات خرافی است یعنی اوهام و خرافاتی که رنگ و بوی مذهب به خود گرفته و در میان عام هم بشدت رسوخ کرده و هر کس با او از سرناسازگاری درمی آمد به شدت مورد لعن و تکفیر قرار می گرفت و دسته ای دیگر از معتقدات همان خرافات خاص جامعه های عقب افتاده بود.

ج) وضعیت سیاسی

نفوذ بی چون و چرای بیگانگان در ایران فرمانبری محض قاجار در برابر سلطه انگلیس و روسیه و باز گذاشتن دست سیاست های بیگانه در امور داخلی ایران و قبول هر آنچه که آنها برای حکومتیان دیکته می کردند از جمله این عوامل بود که ضعف و زبونی رابه همراه داشته و روحیه عمومی مردم ایران رابه شدت تحت تأثیر قرارداد و نظر توده مردم رانسبت به سلطه قاجار به شدت بدبین و متزلزل ساخته بود.

مضافاً اینکه در کنار آن چنین وانمود و القامی شد که این پیشامد بایداً اتفاق می افتاد و راهی جز تسلیم در برابر مقدرات نمی باشد و در نتیجه مردم رابه بی تفاوتی گرایش دهند و در مقابل اتفاقات، عکس العملی از خود نشان ندهند.

استعمار هم در کشورهای اسلامی توانسته بود با تلاشهایی از جمله ایجاد فساد اخلاقی، ترویج فحشا و بی اعتقاد کردن آنها به سابقه فرهنگی و الگوهای جامعه خویش و ایجاد شیفتگی نسبت به دستاوردهای غربی موجب انحطاط جامعه، بی رنگ کردن اسلام، به فقر کشیدن مسلمانان و نهایتاً دور شدن مردم از صحنه سیاسی گردد.

بخش دوم: روند تاریخی پیدایش فرقه بهائیت

حال که شرایط و وضعیت موجود در زمان ظهور بهائیت در بخش پیشین مورد بررسی قرار گرفت، اکنون در این بخش به سیر تاریخی پیدایش این فرقه به صورت خلاصه می

پردازیم. قابل ذکر است چنانچه خوانندگان گرامی مایل به دریافت اطلاعات بیشتری در زمینه وضعیت افراد مورد اشاره در این بخش می باشند، کتب راهنما در ذیل صفحات آمده است.

1) فضائی-یوسف-شیخیگری، بایبگری و بهائیکری-تهران-انتشارات عطائی 1363-ص 84-83

2) همان مأخذ

3-مرتضی احمدآ-تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی-تهران-دارالکتاب اسلامی 1346-ص 10

4) علی اصغر شمیم-ایران دوره سلطنت قاجار-تهران-انتشارات مدبر 1357-ص 372 و 373

5) همان مأخذ

6) همان مأخذ

7) فشاهی-محمد رضا-تحولات اجتماعی و فکری در جامعه فتوئدالی ایران-تهران-گوتنبرگ 1354

در دوران حکومت فتحعلی شاه (قرن دوازدهم هجری) یکی از فرق شیعه به نام شیخیه به رهبری شیخ احمد احسائی اعلام نمود که امام زمان در جهان دیگر به نام هورقلیایی می باشد و چون جسم عنصری (خاکی) او از بین رفته امکان رجعت با جسم عنصری راندارد لذا در کالبدشخص دیگری ظهور پیدا میکند!!

با اعلام این مواضع جدید از سوی شیخ، علمای وقت در ایران و همچنین عتبات عالیات در عراق، ادعاهای او را باطل و وی را مرتد دانسته از جمله حاج محمدتقی قزوینی که از اعظم علمای وقت ایران بود.

پس از درگذشت شیخ احمد، فرد دیگری به نام سید کاظم رشتی (1259-1212 هجری قمری) جانشین اوشده و همان ادعاهای تکرار و اظهار نمود که عنقریب امام منتظر ظهور خواهند کرد. لذا شاگردانش پس از مرگ او شبانه روزه به تحجد و روزه پردازى پرداخته و آماده ظهور شدند و در عین حال افکار مردم کم اطلاع آن زمان را معطوف به افکار و رفتارهای خود نمودند. در این مقطع دولتهای استعماری روس و انگلیس (در بخش پیشین به آن اشاره شد) با تمام قوا در صحنه مقدرات و تصمیم گیری های کشور حضور داشتند و هیچ حرکت و تصمیمی علیه منافعشان از طرف دولت مرکزی را بر نمی تافتند. در این آشفته بازاریکی از میردان بی نام و نشان سید کاظم رشتی، به نام سید علی محمد شیرازی اعلام نمود که من باب یعنی واسطه بین امام زمان و مردم هستم.

وی پس از اندک زمانی در بالای منبر به مردم اعلام نمود «چون امام زمان وجود عنصری (جسم) ندارد، پس ناچار در کالبد دیگری حلول می کند و ایشان در من حلول کرده اند و من خود امام زمان هستم!»

حکومت وقت (زمان محمدشاه و صدارت میرزا آغاسی) اقدام به دستگیری و حبس وی می نماید. در اینجانش دستگاه فرقه سازی استعمار روشن و هویدامی گردد. چراکه به هنگام برخورد حکومت وقت با سیدعلی محمدشیرازی حمایت علنی و تلویحی سفارت روس در تهران شروع می شود و سید با دفع الوقت موفق می شود که حتی دین اسلام را منسوخ و خود را پیامبر جدید معرفی نماید.

از سوی دیگر سیدعلی محمد با هدایت سفارت روس (دالگورکی) شاگردان خود را به سایر نقاط پر جمعیت مذهبی ایران اعزام نمود، از جمله: استانهای خراسان، زنجان، آذربایجان، مازندران، یزد و همدان تا هوادار جمع کنند. در این میان خراسان برای سیدعلی محمد (با توجه به آگاهی قبلی او به روایات علائم ظهور امام عصر) نقش مهمی ایفا می نماید چراکه عده ای از هواداران خود در خراسان را اسب سوار با علم های سیاه به قیام علیه سرداران حکومت وامی دارد و این اقدام را منطبق بر وجود یکی از علائم ظهور اعلام و زمینه افزایش هواداران خود را فراهم می نماید.

حکومت وقت که از این حوادث مضطرب و نگران می گردد علی محمد باب را به تهران آورده و با علمار و برومی سازد در این مجلس اونمی تواند به سئوالات علمای پاسخ دهد لذا اعلام توبه می نماید و توبه نامه را امضا می کند. حکومت پس از این رویداد وی را مجدداً به قلعه چهریق آذربایجان تبعید می نماید. هواداران علی محمد باب نیز، در زنجان و مازندران با مطرح نمودن دوران فترت و اینکه هیچ حکم و تکلیفی برگردن ندارند دست به شورش قتل و کشتار و هتک حرمت مسلمانان می زنند. در این اثنا محمدشاه، فوت می نماید و دوران حکومت ناصرالدین میرزا با صدارت میرزا محمد تقی امیر کبیر شروع می شود. امیر کبیر که مانند سایر دولتمردان قاجار شخصیت وابسته ای نداشت با اوج گیری اقدامات مسلحانه هواداران این فرقه و ایجاد اغتشاش و ناامنی در کشور با حکم علمای وقت مبنی بر ارتداد، سرانجام دستور اعدام سیدعلی محمدشیرازی ملقب به باب را صادر کرد و در شعبان 1266، نامبرده در میدان تبریز تیرباران می گردد.

- 8) ر-ک/فشاهی-محمدرضا-مؤسسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال-تهران انتشارات جاویدان 1356
- 9) ر-ک/بهرام افراسیابی-تاریخ جامعیت بهائیت-تهران نشر سخن
- 10) ر-ک.فضایی-یوسف-شیخگیری، بایگیری و بهائگیری-تهران-انتشارات عطایی 1354-ص 47
- 11) ر-ک/ افراسیابی-بهرام-تاریخ جامعیت بهائیت-تهران-نشر سخن 1371-ص 51
- 12) ر-ک/ زعیم الدوله-مفتاح الابواب ترجمه حسن فرید گلپایگانی-تهران-نشر فرخی
- 13) ر-ک.مجلسی-بحار الانوار-مجلدات مربوط به ظهور امام زمان عج
- 14) عین دست خط باب در مجلس شورای اسلامی هم اکنون موجود است. این توبه نامه در کتاب کشف الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی نویسنده بهائی نیز چاپ شده است.
- 15) حوادث دشت بدشت نزدیک شاهرود امروزی در کتب تاریخی موجود است.
- 16) شوهر خواهر حسینعلی نوری به نام مجید آهی منشی سفارت روسیه در ایران بود که از سفارت روسیه درخواست توصیه برای آزادی حسینعلی نوری را نمود. (نقل از تاریخ نبیل زرنندی از مورخین مورد وثوق بهائیان)
- 17) باب کتابی نوشته با عنوان (ان البیان میزان من عنداله یوم من یظهره اله) و در آن به پیامبر بعد از خود اشاره کرده.
- 18) زعیم الدوله میرزا مهدی خان-مفتاح باب الابواب-انتشارات فرخی-تهران-بی تا
- 19) الواح میرزا حسینعلی نوری
- 20) ر-ک/فضایی-یوسف-شیخگیری، بایگیری و بهائگیری-تهران-انتشارات عطایی 1363
- 21) ر-ک/حکمت-علی اصغر-تاریخ ادیان-تهران
- 22) ر-ک/شوقی افندی-قرن بدیع-لجنة ملی انتشارات امری
- 23) همان مأخذ
- 24) ر-ک/مرتضی احمد-تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی-دارالکتب اسلام 1346
- 25) ر-ک/رائین-اسماعیل-انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی افندی-مؤسسه تحقیقی رائین 1358 _____ پس از معدوم شدن باب، هواداران وی تصمیم به قتل ناصرالدین شاه می گیرند و در سال 1268 هجری قمری، شاه را ترور می نمایند ولی موفقیتی به دست نمی آورند، شاه نیز با عصبانیت اقدام به دستگیری اعضاء شاخص بایان می کند که ازان جمله

میرزا حسینعلی نوری (که بعدها اعلام پیامبری می نماید) به زندان تهران منتقل می شود و برای خلاصی از زندان «لوح سلطان» در مدح ناصرالدین شاه به عنوان «مظهر عدل» را صادر می نماید!

برادر کوچکتر حسینعلی یعنی «میرزا یحیی» ملقب به «صبح ازل» به مازندران فرار و از طریق سفارت روسیه درخواست کمک برای آزادی برادرش می نماید و خودش به بغداد می گریزد و اعلام «من یظهره الهی» میکند و اظهار میدارد آن کسی است که باب بشارت ظهور پس از خود را داده. سفارت روسیه هم باتحت فشار قرارداد در بار از اعدام حسینعلی نوری جلوگیری و مقدمات تبعید او و همراهانش را به کشور عثمانی فراهم می کند و سرانجام حسینعلی نوری به بغداد تبعید و در کنار برادرش قرار می گیرد و به پاس خدمات دولت تزاری روسیه برای آزادیش لوحی نیز به افتخار امپراتور روس به او نازل می شود!!! حسینعلی نوری ابتدا در بغداد پیشکار برادرش یحیی می گردد. و پس از گذشت دو سال (1272 هجری قمری) اعلام می نماید که «من یظهره اله» خودم می باشم و یحیی دروغ می گوید و اینکه او در آغاز خود را من یظهره اله معرفی کرده رامن باشم و یحیی دروغ می گوید و اینکه او در آغاز خود را من یظهره اله معرفی کرده رامن به او یاد دادم تا حکومت وقت بامن برخورد نکند! و من «بهاء اله» هستم. درگیری دو برادر بر سر پیامبری شروع می شود، حکومت عثمانی به ناچار آنها را به استامبول و سپس به آدرنه تبعید نمود اما به دلیل ادامه تنازع، حسینعلی نوری را به عکا و یحیی صبح ازل را به قبرس تبعید می کند. از این پس حسینعلی نوری باعمال نفوذ بپیاران خود در ایران به وسیله ارسال نامه هایی معروف و همچنین برخورداری از حمایت انگلیسی ها توانست یحیی ازل را از صحنه خارج و یاران خود را حفظ نماید.

وی که به ملقب به بهاء اله است دکتتاب به زبان های عربی و فارسی به نام «ایقان» و «اقدس» در خصوص احکام و اصول فرقه جدید «بهائیت» به جای گذاشته است.

پس از مرگ حسینعلی نوری در سال 1312 هجری قمری پسرش به نام عباس افندی معروف به عبدالبهاء با برادر دیگرش به نام محمدعلی بر سر جانشینی درگیر شد و باز استعمار انگلیس در اینجدا خالت نمود و به پاس خدماتش به آنها در فلسطین و بریر اراضی قبرس و ایجاد اختلاف بین عثمانی و انگلستان از عباس حمایت کرد و به وی لقب (سر) و مدال «نایب هود» داد عباس هم به پاس این همه تفضل! (لوح سلطان) را در مدح و مثنای 1 پادشاه وقت انگلستان به نام ژرژ پنجم و ادامه بقای بی زوال او صادر نمود. (در اینجامیزان پایبندی بهائیان به شعار عدم دخالت در امور سیاسی که از شعارهای اساسی اصلی آنهاست روشن می گردد.) پس از مرگ عباس افندی

در سال 1340 هجری قمری به دلیل ندالشتن فرزند پسر، نوه دختری او به نام شوقی افندی، جانشین عباس افندی گردید و حمایت سیاسی دولت بریتانیا کماکان مستدام بود. وی افرادی را منصوب نمود تا شورای مرکزی بهائیان معروف به بیت العدل را در سرزمین فلسطین اشغالی تشکیل دهند و ریاست آن را به (چارلز میسن آمریکایی) سپرد. پس از مرگ شوقی افندی در سال 1958 به دلیل اختلافی که بین سران آمریکایی و بریتانیایی بر سر جانشینی ایجاد گردید، انشقاق دیگری به وجود آمد و همسرکانادایی شوقی به نام روحیه ماکسول موفق به به طرد میسن ریمی گردید و از این تاریخ به بعد رهبری فردی جای خود را به رهبری جمعی داده و بیت العدل نقش مهمی در رهبری این فرقه را ایفا می نماید.

فصل دوم

* زندگینامه ادوارد براون

* زندگینامه میرزا جانی کاشانی

* شناسایی عاملین

* تحریفات متون تاریخی فرقه بابیه

زندگینامه ادوارد براون:

نظربه اینکه اغلب ایرانی ها، مرحوم پرفسور، «ادوارد براون» انگلیسی رامی شناسند و به خدمات برجسته او نسبت به ایرانی ها آشنا هستند و از این نویسنده و دانشمند بزرگ در ایران تاکنون چند کتاب منتشر شده، تصور نمی کنم که معرفی اولزومی داشته باشد، لیکن از این جهت که ممکن است برخی از خوانندگان محترم نسبت به این فرد آشنایی کامل نداشته باشند، لذا لازم دیده شد، شرح مختصری از زندگینامه وی آورده شود.

ادوارد گرانویل براون چند سال در شهر نیوکاسل اون تین واقع در انگلستان ریاست یک مؤسسه کشتی سازی و ماشین سازی را داشت اما خود او اهل گلوسترشیر و زوجه اش که مادر ادوارد براون

باشد، اهل نورت مبریان از شهرهای انگلستان بود. براون ابتدا دوران ابتدایی را طی کرده و سپس به یک مدرسه معروف (اتین) که در انگلستان دارای اسم و رسم است رفت.

حمله روسیه به ترکیه و علاقه براون به بقای استقلال عثمانی و سایر ملل اسلامی، سبب شد که او در صد تحصیل زبان های شرقی برآید و در درجه اول به فکر تحصیل زبان ترکی افتاد، برای تحصیل این زبان کتابی موسوم به گرامر ترک را خرید و شروع به مطالعه نمود، در حقیقت زندگی شرق شناسی او را در از خرید و مطالعه این کتاب شروع می شود.

براون برعکس جوانان اروپایی که در مدارس خود به زبان های لاتینی و یونانی آشنا و علاقمند میشوند، او در مدرسه به زبان های شرقی و مخصوصاً به زبان های ملل اسلامی مشرق زمین علاقه مند گردید.

در سال 1882 میلادی، او واردی که 21 ساله بود به قسطنطنیه، پایتخت ترکیه، مسافرت کرد و قصدش این بود که در آنجا مطالعات زیادتری در تاریخ و زبان ملت ترک بکند. اما سر نوشت او طور دیگری اقتضا می کند و در ترکیه عاشق ادبیات و اشعار ایران می گردد و به تدریج علاقه به ایران در قلب او زیاده می شود تا مصمم می گردد، سرزمینی که حافظ و فردوسی در دامان آن پرورش یافته اند را ببیند و سرانجام در سال 1887 میلادی به ایران سفر می کند.

و رود او را در به ایران، مصادف با ظهور فرقه ای نو، معروف به بابی در کشورمان بود و لذا در این خصوص نیز مطالعاتی کرد که تا چند سال ادامه یافت. وی از طریق کتاب کنت دو گوینو، سفیر وقت فرانسه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تحت عنوان سه سال در آسیا، با این فرقه آشنا گشت و به خاطر صداقتی که در ثبت وقایع داشت مورد نفرت بهائیان قرار گرفت. این نفرت وقتی بیشتر بروز پیدا کرد که وی تلاش نمود تا اصل کتاب میرزا جانی کاشانی که راجع به وقایع دوران باب بود را به دست آورد و آن را بانسخه ای که بهائیان توسط میرزا حسین همدانی، منشی مانکنجی، به تحریف آن پرداخته بودند مقایسه کرد و با کوشش های بسیار در سال 1910 به چاپ رساند. به همین منظور بهائیان که خود وابستگی تمام و کمال به اجانب، مخصوصاً انگلستان داشته وی را متهم به جاسوسی و همکاری با علماء ایران میکنند!! و اظهار می دارند «که این اجنبی کافر برای عماله به سرانی که بایان را کافر محسوب می کنند به علامه مستشرق، همدرد انسانیت و محبت ایران بدل گشته است.»

وی در پاسخ یکی از بهائیان که در دوره مشروطیت از او سؤال می کند که چرا با علمای ایران مکاتبه داری ولی عباس افندی (عبدالبهاء) توجهی نداری، می نویسد که: «به اعتقاد خود خوب کردن، که از بعضی قراین استنباط شده است، بهائیان اگر طرفدار شاه مخلوع (محمد علی میرزا) هم نبودند در مشروطیت را (هم) نداشتند.»

باری، وی در زمینه ادبی نیز کتاب هایی به زبان فارسی و انگلیسی به تحریر در آورده که بعضی از آنها عبارتند از: 1) السنه اسلامی، در سال 1879.2 (تصرف ایران، در سال 1887-1880.3) بابی، که شرح نهضت باب در ایران است و در سال 1890 نوشته شده است. 4) تاریخ ادبیات ایران، در سه جلد، در سال 1890 که شرح حال شعراء و نویسندگان و تاریخ ادبیات به طور کلی می باشد.

26) این کتاب به نام تاریخ جدید است که در فصول بعدی به تحریفات تاریخ در آن اشاره خواهد شد.

244 (جلد دوم 2000)

28) نامه های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده - به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار - صفحه 34

29) تلخیص از کتاب یک سال در میان ایرانیان - تألیف ادوارد براون - ترجمه ذبیح الله منصوری - ناشر کانون معرفت صفحه 21-8

30) جهت اطلاع بیشتر به تاریخچه فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.

31) ر-ک. فضائی، یوسف - بایبگری، بهائیکری، کسروی گری - انتشارات فرخی - تهران - 1351

32) در کاشان دو نفر به نامهای میرزا جانی از تجار معروف بوده اند که یکی حاج میرزا جانی بزرگ (ملقب به پریا) کاشانی الاصل،

فرد مورد نظر ما است و دیگری حاج میرزا جانی ترک که او را حاج میرزا کوچک نیز می گفته اند.

33) ر-ک. فضائی، یوسف - بایبگری، بهائیکری، کسروی - انتشارات فرخی - تهران - 1351

34) به تاریخچه فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.

35) فضل اله مهتدی به صبحی یکی از بهائیان معروف و مشاور عباس افندی بوده که بعدها بدلیل آگاه شدن به حقایق از این فرقه اعلام تبری کرده و مسلمان می شود.

36) فضائی، یوسف، بایبگری، بهائیکری، کسروی گری، مؤسسه مطبوعات فرخی - تهران - 1351 - صفحه 51-52

37) شوقی افندی یار بانی نوه دختری عباس افندی، رهبر سوم فرقه بهائیت میباشد.

اواسال 1880، علاقه مند به مسائل سیاسی در ایران شد و برای استقلال ایران کوشید و در لندن کمیته ایران را تشکیل داد که برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس اعیان انگلستان عضو آن بودند.

این کمیته که طرفدار استقلال و منافع ملی ایران بود از سال 1908 تا سال 1912 میلادی افکار عمومی را به نفع ایران به هیجان درآورد و نه فقط در انگلستان بلکه در اروپا نیز نفوذ داشت.

ادوارد در این دوره از عمر چند کتاب درباره ایران نوشت که عبارتند از: 1) شرح مختصری از جدید ایران، در سال 1909. 2) کتاب تاریخ ایران که در سال 1910 منتشر گردید. او در تمام این کتابها، میخواست به اروپایی ها بفهماند که ایرانیان ملتی رشید و بالغ هستند و به حفظ استقلال وطن خود علاقه دارند، لذا باید استقلال و حق حاکمیت ملی ایران محفوظ بماند.

وی، سیاست دولت انگلستان در ایران را که بیشتر ناشی از وحشت انگلستان از روسیه بود تقبیح میکرد و معتقد بود دولت انگلستان نباید به هیچ وجه در امور ایران مداخله کند. بدیهی است چنین فردی که مخالف جدی سیاست انگلستان در ایران است نمیتواند در وزارت امور خارجه انگلستان مطلوب و محبوب واقع گردد.

براون، با اینکه در مباحثات علمی و ادبی دارای مفاشات بود، برعکس در مسائل سیاسی لجاجت داشت به عبارت دیگر حاضر نبود که عقیده خود را به منظور هم رنگ شدن با جماعت یا اکثریت تغییر دهد.

از جمله فعالیت های مهم دیگر او، عضویت در کمیته اوقاف با شرکت پنج نفر از دانشمندان انگلستان در لندن به سال 1904 بود که با پشتکار خود توانست، کتاب های نایاب و گرانبهار تجدید چاپ کند و در دسترس طالبین معرفت و علما قرار دهد. وی در پایان عمر اوقات خود را بیشتر به جمع آوری کتب خطی قدیم و تهیه کاتالوگ و فهرست جامعی از آنها و همچنین تدریس زبان های شرقی در دانشگاه کمبریج صرف کرد و سرانجام در دسامبر 1925 بدرود حیات گفت، یادش گرامی و روحش شاد باد.

*زندگینامه میرزاجانی کاشانی:

باتوجه به قلت تحقیقات به عمل آمده واندک بودن کتب تاریخی، شرح حال دقیق وکاملی ازنامبرده وجودندارد،باین وصف،دراین مجموعه سعی شده است،بااستفاده ازمنابع موجود،تاحدودی ابعادزندگی وی روشن شود:

حاج محمدحسن نامی ازتجارمعروف کاشان وصاحب اعتبار،دارای دوهمسربوده که ازیکی حاج میرزاجانی ملقب به پریابه دنیامی آیدکه موضوع بحث مااست وازدیگری حاج محمداسماعیل ملقب به ذبیح که بعدهاهوادارمیرزاصبح ازل میگرددوبه جرگه ازلیهامی پیوندد.

میرزاجانی،پس ازطی دوران کودکی ونوجوانی همانندپدرش به تجارت میپردازدویکی ازتجارمعتبروسرمایه دارکاشان میگرددوسال هادرمحل تولدخویش زندگی ودرظل اسلام بسرمیبرد،تااینکه سروصدای ادعاهای علی محمدشیرازی درایران بلندمیگرددواوازبرآن برمیداردتابه تجسس افتد.دراین اثناملاحسین بشروئی که یکی ازهواداران علی محمدبوده است وبه منظورتبلیغ ادعاهای اوبه شهرهای مختلف کشورسفرمی نموده،گذرش به شهرکاشان می افتدوحاجی میرزاجانی باوملاقات میکندودرآن به فرقه بابیه متمایل می شود.ازآنجایی که درآن موقع(1261هجری قمری)،علی محمدباب درمکه بسرمیبرده است سفری به آن دیارمینماید(1263هجری قمری)حاجی میرزامجددباوملاقات می کندودرمنزل خودش وباحضورعلماءوتجاروسادات منطقه ترتیب یک مجلس رامیدهد.این جلسه ظاهرا،دوالی سه شب درمنزل حاجی میرزا،پیوسته ادامه پیدامیکندونهایتامنجره بابی شدن بعضی ازعلماکاشان ازجمله محمدهاشم نراقی وآقامیرزاعبدالباقی صباغ میگردد.

پس ازگرویدن حاجی میرزاجانی مخالفت های مردمی توسعه پیدامی کندواوناچاربه تهران مهاجرت مینماید.وی دوسال بعدبه منظورملاقات باعلی محمدباب که درقلعه درحال تبعیدبه سرمیبرده،راهی مازندران میشود،لیکن درنزدیکی قلعه گرفتارمأمورین شده وبه آمل انتقال داده میشودوازهمانجامجددابه تهران،بازمیگردد.

پس ازاعدام علی محمدباب درسال1266،به حضرت عبدالعظیم رفته ودرآنجااقامت می کندکه باتوجه به تبلیغاتی که میکرده،چندبارتوسط حکومت وقت دستگیروزندانی میگرددوهربارباتوجه

وانابه آزاد می‌شده است. در مرتبه آخر در سال 1268 در قائله ترور ناموفق ناصرالدین شاه، به دلیل دست داشتن عده ای از بایان، وی نیز به همراه چند نفر از بایان دستگیر و سپس اعدام می‌شود. روزنامه اتفاقیه در شماره 82 مورخه پنج شنبه 10 ذی‌قعدة 1268 درباره اعدام او مینویسد:

«حاجی میرزا جانی تاجر کاشی راکه به کرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و بازرهایی یافته و به اغوای عوام مبادرت نموده بود، عالیجاه آقامهدی ملک التجار و تجار کسبه بالاجماع با هرگونه اسباب حرب به جهنم فرستادند.»

نبیل زرندی که از کاتبان بهائی است، مدفن وی را در محل مقبره سیدولی در تهران میدانکه به هنگام ساخته شدن بقعه او، سنگ قبر میرزا جانی در زیر بنا باقی مانده است.

* شناسایی عاملین تحریفات متون تاریخی فرقه باییه:

یکی از معضلاتی که در تاریخ بشریت، مشاهده می‌شود و با سوءاستفاده از پیشرفت تکنولوژی بشری بر حجم آن افزوده شده، پدیده زشت تحریف تاریخ و یادستکاری مستندات تاریخی، آن هم به صورت عامیانه است. در این میان بعضی از متون ادبی و فلسفی، تاریخی و دینی نیز در امان نمانده اند؛ از جمله اینگونه تحریفات کتاب های علی محمد باب (مؤسس فرقه باییه) است که تقریباً اصل آن از میان رفته اند و آنهایی هم که باقی مانده اند (مانند کتاب بیان) نایاب می باشند.

اینکه چرا و توسط چه کسانی این حرکت صورت گرفته است، تحقیق ذیل عامل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد:

چنانچه امکان دسترسی به آثار علی محمد باب را داشته باشید، متوجه خواهید شد که غلطهای صرفی و نحوی فراوانی در آن وجود دارد که علت آن عجله و شتاب او در نوشتن این کتاب ها و نداشتن فرصت کافی برای اصلاح آنها بوده است. حال اگر این کتب به صورت اصل در دسترس همگان قرار می‌گرفت، افکار عمومی از پذیرش اعتقادات فرقه مزبور به دلیل اشتباهات مشهود آن، امتناع مینمود.

دومین علت جمع آوری کتب باب، این است که بعضی از مطالب آنها، به خصوص در کتاب بیان، خلاف ادعای بهاء‌اله (حسینعلی نوری) و با اصول او سازگاری ندارد، لذا سران بر او داشتند تا آنها را گردآوری و از دسترس دیگران پنهان دارند؛ اما این مطلب که سران بهائی خود به چنین

عملی اقدام نموده اند تا چه حدی میتواند بر اساس مستندات استوار باشد، دو سند ذیل میتواند این ادعا را ثابت نماید:

1) مرحوم صبحی (فضل اله مهتدی) که بیشتر عمرش را در اشاعه و تبلیغ آئین بهاء صرف نموده و چند سال در «حیفا» نزد «عبدالباها» از دبیران و منشی های خاص او بوده، و بیشتر از هر کس به رموز و اسرار آن آئین آگاه بوده است، در این باره چنین مینویسد:

«... شوقی نخست فرمانی که داده بود، این بود که نامه ها و برگه هایی که باب و بهاء به خط خود نگاشته اند، گردآوری شود تا برای او بفرستند و هر چه هست در نزد او باشد تا اگر در میان آنها چیزی باشد که به کار این کیش، زیان دارد و سزاوار نیست مردم بدانند، از دسترس آنها پنهان باشند.»

2) سند دوم ادعای ما، اظهارات مکتوب شوقی افندی در کتاب خود به نام قرن بدیع صفحه 146 است، که میگوید:

«صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات، نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود، حسب الامر در شرط زواء، ریخته و محو گردید.»

به همین علت است که بعضی از کتب فرقه بابیه از جمله کتاب نقطه الکاف نوشته میرزای کاشانی، در حال حاضر نایاب میباشند و امکان دسترسی به آن با محدودیت روبرو است. در فصول بعدی علل نایاب بودن این کتاب و موارد تحریف شده آن توسط بهائیان به صورت مفصل پرداخته خواهد شد.

فصل سوم

رئوس تحریفات تاریخ باب

مقدمه:

از آنجایی که در بررسی تحریفات تاریخ باب از نقطه نظرات تحقیقی ادوارد براون بهره فراوانی برده شده است، جادارد خوانندگان گرامی نیز از انگیزه های تحقیقی این شخص و نحوه آشنایی با فرق بابیه و بهائیه که به نقل از خودش در مقدمه کتاب نقطه الکاف آمده است، مطلع شوند. به همین منظور ابواب بخشهایی از این مقدمه آورده میشود و سپس به موارد تحریف تاریخ مفصلاً پرداخته میشود.

ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف، نحوه و علت آشنایی خود را نسبت به فرقه بابیه و بهائیه، چنین توضیح میدهد: «بعد حمد الله علی آلائه والصلوه والسلام علی جمیع رسله وانبیاء، چنین گوید احقر العباد، ادوارد

براون انگلیسی که از آغاز جوانی، شوق تحصیل السنه ثلاثه شرقیه، یعنی عربی، فارسی و ترکمنی، علی الخصوص زبان عذب البیان فارسی و اطلاع بر تاریخ و ادبیات و آثار ایران را بر سایر اشواق غالب آمد و از آنگاه تا کنون همواره به یاری خداوند تعالی و مساعدت اسباب ظاهری همیشه اوقات خود را صرف اشتغال به تدریس و تدریس و کتب و جمع و نشر و طبع آثار نفیسه این ملت نجیب نموده ام و از خداوند توفیق امتداد این طریق را خواهانم و از جمله چیزهایی که از همان وهله اول توجه من

رایش از همه چیز به نوع خصوصی جلب نمود و شوق غریبی به اطلاع از جمل و تفصیل آن درمن پیداشد. همانا مسئله سرگذشت طائفه بایه بود و ابتدای آن به این طریق شد که من در آن اوقات (قریب 26 سال قبل) مشغول تحصیل طریقه متصوفه بودم و برای کسب اطلاعات در این موضوع در همه تفحص و تتبع می نمودم، وقتی در اثناء تفتیش در کتابخانه دارالفنون کمبریج نظرم به کتابی افتاد، موسوم به «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» تألیف مرحوم کنت دوگوبینو که از سنه 1271 الی 1274 هجری قمری به سمت وزیر مختاری که از جانب دولت فرانسه در تهران اقامت داشته، کتاب مذکور را برداشته و به منزل خود بردم و در آن چیز نافع در خصوص صوفیه نیافتم... لیکن یک فصل مشبع مفصلی در خصوص تاریخ بایه تا سال 1269 در آن کتاب مندرج بود که بعد از خواندن این فصل شوق زیادی برای اطلاع از چگونگی حالات این طایفه بطور تفصیل درمن پدید آمد و با خود میگفتم، چه میشد اگر خود به نفسه این طایفه را میدیدم.»

وی برای مقصد خود و جمع آوری اطلاعات بیشتر و مستند از تاریخ این طایفه در سال 1305 به مدت یکسال سفری به ایران مینماید و سپس سفری به محل زندگی سران آنها در خارج از ایران می نماید و از نزدیک با آنها

صحبت میکند و ادعاهای آنها را شنیده و چنین نقل قول میکند.

«در جزیره قبرس در شهر ماغوسا قریب پانزده روز (26 رجب 1307) ماندم و در این مدت هر روز به ملاقات صبح ازل (میرزایحیی نوری) میرفتم و از دیوایسه ساعت بعد از ظهر الی غروب آفتاب در منزل او میماندم، دفتر و مدارد در دست و سراپا گوش و هر چه او میگفت یادداشت می کردم و هر شب بایک خزانه پر از معلومات مهمه و اطلاعات مفیده به منزل خود مراجعت میکردم موضوع صحبتهای ما غالباً مذهب و تاریخ و نوشته جات و آثار بایه و گاهگاه مسائل متفرقه دیگر بود، صبح ازل در خصوص باب و مصدقین دوره اول و شرح زندگانی خود در کمال آزادی و بدون پرده پوشی سخن میگفت ولی همینکه صحبت به مسئله تفرقه باب و وقایع راجعه به بهاء اله (میرزا حسینعلی نوری) برادر میرزایحیی نوری و بهائیان میکشید میدیدم به کلی ساکت و صامت میشد و حالش از آن گشادگی و آزادی به گرفتگی و سکون مبدل میگردد. چون وضع را اینطور دیدم و احساس کردم این مقوله صحبت را خوش ندارم هم مهمانمکن دیگر از این قبیل سئوالات نمی کردم و از دخول در این موضوع حتی المقدور اجتناب مینمودم، در غالب این مجالس پسران صبح ازل، عبدالعلی و رضوان

علی و عبدالوحید ونقی الدین نیز حاضر بودند و اگرچه خیلی به ندرت در محضر پدر خود لب به سخن می‌گشودند و منتهی درجه تعظیم و احترام رانست به بوی مرعی می‌داشتند.

در مدت اقامت در قبرس که تازه چندسالی در تحت تصرف دولت انگلیس در آمده بود به اجازه حاکم جزیره سرهنری بولور نظری به اسناد و دفاتر حکومتی افکندم. آنچه از آنها راجع به نفی صح ازل و اتباع وی بود استخراج نمودم و این اسناد بعضی به زبان انگلیسی بود و بعضی به زبان ترکی که یک ترجمه انگلیسی هم بر آن اضافه کرده بودند.»

ادوار در براون سپس بعد از پانزده روز اقامت در ماغوسابه عکا قلعه ای در شهر حیف و واقع در فلسطین امروزی مسافرت مینماید تا بابراد صبح ازل یعنی حسینعلی نوری ملقب به بهاءاله که مدعی دین جدیدی س از بایه بود ملاقاتی از نزدیک داشته باشد و صحبت‌های او را بشنود، این سفر را چنین توصیف می‌کند:

«ابتدایه قصد ملاقات پیشکار بهائیان به بیروت رفتم (زیرا هر کس میخواست به ملاقات بهاءاله، حسینعلی نوری، نایل گردد بایستی اولاً به توسط یکی از عمال بهائی که در پرت سعید یا اسکندریه یا بیروت اقامت دارند از این فقره این فقره استعلام نماید اگر ایشان صلاح میدیدند رخصت و دستور العمل این کار را به او میدادند و الا فلا.) از سوء اتفاق در آن موقع او در بیروت نبود و به عکارت بود من از این بابت خیلی افسرده شدم زیرا بیش از دو هفته برای من دیگر وقت باقی نمانده بود و بایستی به موعدمعین به دارالفنون کمبریج مراجعت نمایم، پس از دوندگی بسیار بالاخره کاغذی در این خصوص به او نوشته و پس از چند روز تلگرافی نیز به او نموده، خواهش جواب تلگرافی نمودم فردای آنروز جواب تلگرافی رسید در غایت اختصار که سوای اسم و آدرس من مشتمل بود بر این دو کلمه «یتوجه المسافر» باری فوراً حرکت کرده و در 22 شعبان 1307 وارد عکاشدم، وقتی به جلکه عکاسیدیم از دور منظره فرحناک باغهای باصفا و اشجار معطر نارنج و پرتغال و غیره که در حوالی عکا واقع است مرا قدری متعجب ساخت چه در شهری که بهاءاله همیشه در نوشته جات خود آنرا «خرب البلاد» میخواندم منتظر دیدن این همه طراوت و نضارت نبودم!! بعدها این حال تعجب خود را به بهائیان عکادرمیان نهادم گفتند اگر تو آن وقتی که بهاءاله بیست و دو سال قبل در اینجا ورود نمود، عکرا دیده بودی، از این تسمیه تعجب نمی نمودی ولی از آن وقت که اوساکن عکا گردیده شهر و اطراف آن روی به آبادی گذارده تا به این حال که الان می بینی رسیده است!!»

38) خوانندگان گرامی اگر محلی که حسینعلی نوری (بهاء‌اله) در آن تبعید بوده را هم اینکه در شهر حیفامشاهده کنند می بینند که بهائیان، آنجا را مثل یک زندان بازسازی کرده و تبلیغ می نمایند که رهبرشان به صورت زندانی و به اصطلاح خودشان مسجون بوده، در حالیکه هم ادوار دبراون به آبادانی قلعه عکا و قصرهای آنجا صفحه گذاشته و هم خود بهائیان در این سفرنامه بر آباد بودن آنجا اعتراف داشته اند.

روز و روزه عکا در منزل یکی از تجار عیسوی منزل کردم پس از آن یک شب هم در منزل یکی از محترمین بهائیان و روز دوم پسر بزرگتر بهاء‌اله، عباس افندی (که اکنون معروف به عبدالبهاست) آمدند و مرا از آن خانه حرکت داده به قصر بهجه که نیم ساعتی خارج عکا واقع و مسکن شخصی بهاء‌اله بود منزل دادند، فردای آن روز یکی از پسران کوچکتر بهاء‌اله وارد اتاق من شده از من خواهش کرد که همراه او بروم من نیز دنبال او روان شدم و از اتاقها و ایوان ها و گذرگاههای بسیار که فرصت نگاه کردن به آنها (را) نداشتم عبور کردیم تا به یک ایوان وسیع مفروش به خاتم کاری مرمر رسیدیم، راهنمای من در مقابل یک پرده قدری مکث نمود تا من موزه های خود را از یاد آورم، پس از آن پرده را بلند کرده من داخل تالار وسیعی گشتم، در یک گوشه تالار در بالای مخده مرد و قور محترمی نشسته، کلاهی مانند تاج درویشان ولی بسیار بلند تر بر سر و دور آن عمامه کوچکی از پارچه سفید پیچیده، با چشمان درخشان که گفتی خیال شخصی را ناگفته میخواند و ابروان کشیده و پیشانی چین دار و موی سیاه و ریش سیاه بسیار انبوه طویل که تقریباً تا محاذی کمر میرسید این شخص خود بهاء‌اله بود، پس از تقدیم مراسم تعظیم، بهاء‌اله با یک صدای ملایم، نجیبانه مرا امر به جلوس نموده پس از آن نطقی نمود که بعضی فقرات آن که به خاطر مانده بود از این قرار است: «الحمد لله که فائز شدی... تو آمده که این مسجون منفی را ببینی... ما جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشند رفتار نمیکنند... تمام ملل باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم با هم برادر گردند، روابط دوستی و اتحاد مابین فرزندان انسان باید مستحکم شود و اختلاف مذهبی و نزاع قومی از میان ایشان مرتفع شود - چه عیبی در اینهاست؟... بلی همین طور خواهد شد و «صلح اکبر» بجای آنها برقرار خواهد گردید... شما نیز در اروپا محتاج به هم نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خیر داده است؟... پادشاهان و حکام اموال و خزاین شمارا به جای اینکه صرف اصلاح بلاد و آسایش عباد نمایند همه را در راه تخریب نوع بشر صرف میکنند... این

نزاعها و جنگها و خونریزیهها و اختلافات باید تمام شود و تمام مردم مانند یک خانواده با هم زیست کنند... نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست دارد» به طور خلاصه ادوارد براون نزدیک پنج روز دیگر در عکامیماندوهر روز نیم الی یک ساعت به نزد بهاء‌اله میرفته و مضمون صحبتها تقریباً به همان شکلی بوده که فوق‌الشاره شده است. ولی در هنگام چاپ کتاب تاریخ جدید وقایع باب تألیف میرزا حسن همدانی منشی مانکنجی که یکی از دوستان بابی او در شیراز در سنه 1305 به او هدیه داده متوجه میشود که مؤلف این کتاب از تاریخ قدیمی تری تحت عنوان نقطه الکاف مکرراً نام میبرد لذا در صدبرمی آید که اصل این کتاب یعنی نقطه الکاف را پیدا کند. بابررسی نحوه جستجوی نسخه اصلی این کتاب و تلاشهای ادوارد براون، خوانندگان محترم، به علت تحریف تاریخ از سوی سران بهائی، بشتربی خواهند برد. وی در مقدمه کتاب نقطه الکاف مینویسد:

«سابقاً در ضمن اشتغال به ترجمه تاریخ جدید دیده بودم که مؤلف کتاب، میرزا حسین همدانی، مکرراً از یک کتاب قدیمی تر تألیف حاج میرزا کاشانی نقل میکند و به همین جهت تاریخ خود را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزا جانی که نسبت به آن قدیمی تر است امتیاز یابد. لذا در صدبرآمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیمی تر است و قبل از تفرقه بایه ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبع اقرب به صحت و ابعاد از خلط و تدلیس متأخرین است آن را هم به طبع آورم، در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز به دوستان بابی خود در ایران اسلامبول و شام و غیره نوشتم و از اطراف در صد تفتیش برآمدم، هیچی بیشتر جستجو کردم تا یافتم، بالاخره مایوس شدم و یقین کردم که این کتاب به کلی از میان رفته است در بهار سال 1309 در اوقات تعطیل فصح به پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بایه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزا جانی یافتم. بدیهی است که تا چه درجه از این اکتشافات مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کنت دو گوینو مؤلف کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را به مزایده فروخته اند، پنج نسخه از آنها را که از جمله همین کتاب نقطه الکاف بود، کتابخانه ملی پاریس ابتیاع نمود. خلاصه پس از مراجعت به کمبریج به توسط یکی از دوستان قفقازی مقیم پاریس خود یک نسخه از روی کتابخانه پاریس برای خود نویسانده (نوشته) و متن آن را با متن تاریخ

جدیدمقایسه کردم. معروم شدمؤلف تاریخ جدید، کتاب حاجی میرزاجانی رابه کلی نسخ بل مسخ کرده است وبه اندازه ای جرح وتعديل وتصرفات مغرضانه درآن نموده که به کلی حقیقت تاریخ دوره اولای باییه درپرده خفامانده است.»

براون سپس این دوکتاب(تاریخ جدیدباب نوشته میرزاحسین همدانی وکتاب تاریخ قدیم باب نوشته میرزاجانی)رابایکدیگرموردمقایسه کامل قرارمیدهدوخلاصه تحریفات آن رادرحواشی تاریخ جدیدبه چاپ میرساند. اماهمیشه درصددبوده است که نسخه اصلی کتاب نقطه الکاف رانیزبه چاپ برساند، به همین منظوره کوششهای خودادامه داده تااینکه درسال 1910موفق میشودودراین رابطه مینویسد:

«... (پس ازچاپ کتاب تاریخ جدید)عزم کردم که متن نقطه الکاف رالالبته به طبع برسانم ولی به واسطه موانع بسیارازآنگاه بازاین عزیمت دربوته اجمال ماندولاینقطع عوایق جدیدپیش می آمدوفرصت دست زدن به این کاررانمیداد... تااینکه بی درنگ عزم خودرازقوه به فعل آورده، مشغول طبع کتاب گردیدم ومجددامتن آن راکه به خط خودنوشته بودم بانسخه اصلی پاریس بادقت کامل مقابله نمودم واینکه به یاری خداوندوحسن توفیق اوطبع نقطه الکاف تمام گردیدوازخوف تلف که همیشه نسخ منحصربه فرددر

معرض آن است، مأمون گشت.»

39) خوانندگان عزیزلازم است بدانیدکه بهائیان دارای اصول دوازده گانه هستندکه این اصول جدیدونومیباشداما اگرخوب درآنهادقت شودمتوجه میشویم که هیچ کدام ازآنهاونوجدیدنبوده بلکه همه آنهازدین اسلام ومتون اسلامی شیعه وسنی اقتباس شده است. برای اطلاعات بیشترازاین اصول ونقدآنها به کتاب «اصول دوازده گانه بهائیت» انتشارات گویااصفهان مراجعه شود. 40) حاجی میرزاجانی کاشانی مؤلف کتاب نقطه الکاف درسنه 1268 درقائله ترورناصرالدین شاه دستگیروبه جرم معاونت درتروراعدام گردید.

41) فصیح یکی ازاعیادیهودیان است که به مدت 7روزجشن می گیرندونان مخصوص می خورند.

42) سفیروقت فرانسه درایران سالهای 74-1271 هجری قمری

وی اختلافاتی که دردوتاریخ جدیدوقدیم موجوداست رادرمقدمه کتاب نقطه الکاف توضیح میدهدکه درصفحات بعدی به صورت خلاصه جهت آگاهی شماخوانندگان گرامی می آوریم. قابل

ذکراست از این به بعد هر جا واژه اختصاری {ن} آورده میشود یعنی کتاب نقطه الکاف و هر جا واژه {ت} استفاده میشود، منظور کتاب تاریخ جدید میباشد.

رئوس تحریفات تاریخ باب توسط بهائیان:

1) شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی

حکایات راجعه به این دو استاد در نقطه الکاف خیلی مشروح تر و مرتبط تر است و آن دورا «باب اول» و «باب ثانی» مینامد و از خود میرزا علی محمد به باب و باب امام و باب اله و باب الله الاعظم تعبیر مینماید.

2) جوانی باب و ابتدای امر او

دو خارق عادت که در «ن» به باب نسبت داده از «ت» حذف شده است.

3) تاریخ باب تا وفات منوچهر خان

خارق عادت دیگر که در «ن» به باب نسبت داده از «ت» حذف شده است.

4) ایمان آوردن سیدیحیی دارابی

در تاریخ جدید این قسمت رابه قسمت نهم از تاریخ حاجی میرزاالحاق نموده و معلومات بسیاری افزوده که در نقطه الکاف ندارد هر چند در یک مورد (حکایت منقوله از کوچک علی بیگ) به اسم و رسم از تاریخ حاجی میرزا جانی نقل میکند، این فقره نقطه الکاف را که سیدیحیی به حاجی میرزا جانی می گوید «بحق ذات اقدس باری که هر گاه پدرم با آن جلالت قدر و عظمت شأن انکار این شهو را بهر النور انماید البته من به دست خود قاتل ایشان میشوم.» از «ت» حذف شده است.

5) تاریخ باب الی استنطاق وی در تبریز

الف) وقتی که باب را از اصفهان به آذربایجان میبرند در وقت عبور از کاشان دور و دوشب میهمان حاجی میرزا جانی مصنف نقطه الکاف گردید.

چنانچه گذشت و در نقطه الکاف آنچه راجع به این واقعه است فقط این است: «و دیگر غدامیل نفرمودند الا در کاشان و دور و دوشب هم در کاشان تشریف داشتند، آثار غیب و عجیب از آن شمس حقیقت به ظهور رسیده شرح آن کتابی میشود.» با وجود این تاریخ جدید مینویسد: «مرحوم حاجی

میرزاجانی در کتاب خود تفصیلات مفصلی از بروزات و ظهوراتی که در آن دور و دوشب مشاهده نموده اند نوشته اند و در آخر مذکور داشته اند که اگر بخواهم برسیل تفصیل ذکر کنم فی الحقیقه، ظهورات همان دوشبانه روز کتاب مبسوطی میشود این عین عبارت کتاب ایشان است.»

(ب) روایت محمدیگ چاپارچی باشی تقریباً در هر دو کتاب به یک نحو مسطور است ولی جمله سابق برین روایت را «قدری شاخ و برگ داده است، مقایسه بین این دو فقره نمونه از تصرفاتی که مؤلف جدید در تألیف قدیم کرده به دست می دهد.

حاجی میرزاجانی مینویسد: «بعد از آن جناب رابه ده معتمد که خالق میگویند، نزدیک به کنار گرد میباشد بر دند و منزل دادند، خبر به شاه حاجی دادند، شاه اراده کرده بود که حضرت رابه تهران آورد، هاما عصر او از شدت حسد خود راضی نگردید و دوازده سوار تعیین نمود، که سرور غریبان رابه ماکوه ببرند.»

امام رد فوق را در تاریخ جدید اینطور نوشته: «و بعد از حرکت از کاشان به قریه خالق که ملکی مرحوم معتمد الدوله و پنج شش فرسخی تهران است وارد شدند و سوار رابه حاجی میرزا آقاسی خبر دادند، هر چند که اعلیحضرت سلطان ماضی محمد شاه غازی به ملاقات آن حضرت مایل بود، جناب حاجی به ملاحظه بعضی از خیالات واهی و غرض نفسانی خود که آن حضرت را ساحر در جذب قلوب ماهر میدانست، راضی نشد که مبادا به محض ملاقات اعلیحضرت سلطان را مجذوب کند و یا اصحاب و انصار ایشان در صد شورش در آیند و فتنه برپا کنند ولیکن،

فتنه زاد و کرد عالم را خراب شرق و غرب افتاد اند را اضطراب

خلاصه دوازده نفر را معین فرمود که آن سید مظلومان رابه آذربایجان ببرند و در منزل خالق جمعی از خواص چون حضرت بهاء روح ماسواه فدا و رضا خان پسر محمد خان ترکمان و جکعی دیگر به خالق تشریف بردند و آن حضرت را ملاقات و زیارت نمودند و تفصیل وقایع این منزل نیز متضمن شرح و بسط غریبی و ذکر آنگونه واقعات در این مقام موجب طول کلام و خارج از اندازه افهام عوام است.»

در آخر روایت محمدیگ چاپارچی، تاریخ جدید فقره ذیل را افزوده است که در نقطه الکاف وجود ندارد: «جناب آقامیرزا عبدالوهاب مذکور می داشت که در سفر آذربایجان با جناب ملامحمد معلم و آقاسید حسن، اخوی جناب آقاسید حسین کاتب همه جا، بروفق حکمت همراه آن حضرت بودیم ولیکن بر حسب امر آن حضرت همه جابه قدر دو هزار قدم فاصله از عقب می رفتیم

پس از ورود منزل هم جای دیگر نزدیک آن حضرت منزل می گرفتیم ولیکن جناب آقاسیدحسین و آقاسیدمرتضی بادوازده نفر غلامها همه جاملازم رکاب آن حضرت بودند و ماها بعد از ورود به منزل هر وقتی به بهانه ودست آویز تازه خدمت آن حضرت شرفیاب می شدیم، به طوریکه محمدیگ چا پارچی باشی و سایر غلامان ملتفت نشوند و ندانند که ما از بندگان عبودیت کیش آن حضرتیم ولی دوسه منزل به تبریز مانده، محمدیگ رئیس غلامها از قراین خارجه و داخله فهمید که ما از عبودیت کیشان حضرت ایشانیم به این واسطه روزی در مقام صحبت مذکور داشت که من در این سفر خود را بدتر از شمر و یزیدی پندارم، گفتم از کجا فهمیدی و به چه مناسبت می گویی، جواب داد زیرا که شغل ایشان را به من رجوع نموده و من از این بزرگوارالی الان از غریب امور، چیزهای عجیبی مشاهده نموده و حالاتی می بینم که گفتنی و شنفتنی نیست، اگر به اصحاب زنجان و میلان اشاره فرموده بودند، فرصت نفس کشیدن به سوارهانی دادند... و همان سوارهای مستحفظ از بس امورات عجیبه و حالاتی که از احدی ندیده و نشنیده بودند در بین راه بعین الیقین دیدند، اغلب ایشان از روی خلوص و خدمت گذاری را گذاشتند و اظهار داشتند به هر طریقی که از اطراف عالم خاطر مبارک مایل باشد در بردن و رسانیدن و در جانفشانی بی اختیاریم، قبول نکردند و فرمودند از شما همینقدر اقبال مقبول افتاد، و اکنون از آن سوارها و از اولاد و احفاد ایشان به طرزی به طرز ایمان مطرزند که خلع آن کسوت را به نوید شهنشاهی از ایشان نمی توان نمود و این است معنی اسعلکم اعلاکم و اعلاکم سعلکم».

ج) (ولی در عوض) حکایت زدن باب، آخوندی بی ادب را که از نظر مؤلف تاریخ جدید گویا منافی مسلک «مظلومیت» بهائیان و مخالف مشرب «روح و ریحان» ایشان می آمده حذف نموده است.

د) تاریخ جدید حکایات مؤمن هندی و جناب بصیر باخیلی تغییر و تبدیل و خیلی مختصر تر از نقطه الکاف و شهدای سبعة و قره العین را در این موضوع گنجانیده و حکایت قره العین را تاقتل او امتداد میدهد و بدیهی است که این فقره را در نقطه الکاف نمی تواند داشته باشد، چه تألیف آن مدتی قبل از قره العین است و انگهی حاجی میرزا جانی باقره العین هر دو در یک وقت کشته شدند یعنی در مذبحه تهران، ذی القعدة سنه 1268، اما از اینجا به بعد مجدداً رشته سوق وقایع در هر دو کتاب یکی می شود و همینطور پیش میرود تا وفات محمدشاه که به عقیده حاج میرزا جانی «به جهنم» رفت و به عقیده تاریخ جدید «در اعلیٰ غرف جنان متمکن گردید». در اینجا باز رشته کلام

کتاین دوتامی شود، تاریخ جدید شرح وقایع باب راتاشهدات او ادامه میدهد و نقطه الکاف به حکایت قره العین و اجتماع بدشت و محاصره قلعه شیخ طبرسی منتقل میشود.
 رؤیای غریب شاهزاده مهدیقلی میرزادر خصوص کشتن باب محمدشاه رادرعالم خواب از تاریخ جدید به کلی حذف شده است.

(6) قره العین و اجتماع بدشت

این قسمت از نقطه الکاف، (در قسمت اول آن که از شرح حالات ملاحسین بشرویه گفتگومی کند مطابق است با تاریخ جدید (و همینطور) قسمت دوم که از شرح احوال قره العین تا ملاقات او با جناب قدوس در بدشت بحث می کند مطابق است با تاریخ جدید ولی قسمت سوم آن که به شرح اجتماع بدشت و حرکات و اطوار غریبه بایه در آنجا که نه فقط اسباب قیل و قال و هیاهوی مسلمانان گشت بلکه بعضی از خود بایه نیز این حرکات را تشییع کردند، حتی آنکه ملاحسین بشرویه ملقب به جناب باب الکاف گفت: «من بدشتیهارا حد میزنم». به کلی از تاریخ جدید حذف شده است و این حذف چندان هم جای تعجب نباید باشد، چه نطقی که جناب قدوس در آن اجتماع نمود قطعه به تهمت‌هایی که مسلمانان به بایه میزنند از قبیل آنکه ایشان طریقه اباحیه دارند و یا آنکه به اشتراک در نساء قائلند و نحو ذالک قدری صورت صدق میدهد و معلوم می کند که این تهمت هابه کلی بی اساس صرف نبوده است، یعنی فقط از راه دشمنی، مسلمانان تمام این حرفهارا جعل نکرده اند بلکه چیزکی بوده و مردم چیزها گفته اند.

(7) محاصره قلعه شیخ طبرسی

هر دو روایت در اصول وقایع مطابق اند ولی تاریخ جدید به عادت معهود بسیاری از فقرات و جمل را که به نظر او مطابق مصلحت وقت نمی آمده، انداخته و از طرف دیگر خطبه ها و نامه های رؤسای بایه را شاخ و برگی زیاده از حد داده و آنها را لباسی از خضوع و خشوع و موعظه که در اصل به کلی از آن عاری بوده اند، پوشانیده، مقایسه کنید. مثلاً خطبه ملاحسین بشرویه را در سوادکوه آنطور که در نقطه الکاف مسطور است با عین همین خطبه آنطور که تاریخ جدید ذکر کرده و اقلاده برابر خطبه اصلی آن را بسط داده است، و مامحض نمونه تصرفات فوق العاده که تاریخ جدید در نقطه الکاف نموده عین این خطبه را چنانکه در تاریخ جدید مسطور است، اینجا ذکر می نمایم تا حقیقت این دعوی بر قاری واضح و مبرهن گردد:

«بعد از قرائت خطبه و بیان مواعظ و فصایح و مذمت بعضی از حوادث و حرکات ذمیمه این بی بقادنیافرمودند:

حضرات بدانید که به حکم عقل سلیم جمع ضدین نشانه و آئین دنیاداری باقوانین اکمال دین موافقت ننماید و تحصیل ذهب با تکمیل مذهب مطابق نیاید زیرا که از بدو ایجاد عالم امکان الی الاآنکه به تأییدات خداوندی و استعداد فطری در مقام معرفت حقیقت عرفان و اکمال مراتب عبودیت ایمان برآمدند، در اولین قدم تا از املاک و اموال و اعیال و اطفال خود چشم پوشیدند و از اعتبارات ظاهره ملکیه و جمیع من فی الامکان و جان خود نگذشتند به حرکت قدم ثانی مساعد و مقتدر نشدند، چنانچه در هر عصر و او ان الی الان جمیع انبیاء و اولیاء و اصفیاء تا صراط شئونات و متعلقات این کهنه رباط نگذشتند و با وجود احاطه و استیلای قدرت بسیط به اصحاب و انصار خود به استقامت تمام تقیام در پذیرایی انواع صدمات شدید و شکیبایی در تحمل اقسام تکالیف عنیفه شاقه نمودند و به اهتمام تمام اقدام در شهادت منعی نفرمودند، نتوانستند محجوبین قوم خود را از درکات ضلالت و ظن و شرک و شرک برهانند و به مدائن یقین و مأمن ایمان برسانند، لذا حضرت سیدالشهدا علیه آلاف التحیه و الثنا محض هدایت و ارشاد عباد و اثبات حقیقت و سداد امر خود را با جمیع اعوان و انصار در نهایت استقامت و استقرار در عرصه جانبازی به اقامه شهادت فعلی قیام فرمود. و پس از چندین سال از نتیجه شهادت آن حضرت، حقیقت شریعت نبوی نضیح گرفت و قوانین این دین مبین امتزاجی یافت و مانیز محض تیقظ و آگاهی بنی خود از ناقص و کامل و جاهل و عاقل و عارف و عامی و به جهت رفع اشتباه و شبهات و اعتراضات معرضین و دفع غفلت عاقلین این عصر و او ان آینده بر وفق رضای حضرت محبوب مأمور و ناچاریم که فعلا به حقیقت این امر بدیع، شهادت داده و به جهت اثبات صدق تصدیق خود از جمیع من فی الملک چشم پوشیده و اعلاهی امر صاحب امر صدقات صغب مستعب را که احدی از آحاد ناس قادر بر تصور آن نیست و فوق طاقت بشر است، متحمل شده و بذل جان بی عوض را برهان بطلان دعاوی ارباب غرض قرار دهیم و با قامه این قسم دلایل بی ریب و ریاعلو این امر متعالی را مدلل و مبرهن نموده و به معاندین و محجوبین اتمام حجت نمائیم و مسلمانان بدانید که ما بعد از درود ما زاندران به هیچ وجه من الوجود مفرجاتی نداریم و ما را بدون مسئول و جواب لازمه به انواع عقوبات شاقه و عذاب های شدید و شهیدمی کنند و زمین ظهر بار فروش را از خون این اصحاب رنگین می نمایند و مقصود اصلی ما نیز از ورود به این سر منزل بلا دمحن اقامه شهادت فعلی نمودن و به درجه رفیع شهادت

فائز شدن است هر کسی که به تمام استقامت و در نهایت رضا و رغبت با حالت وجد و سرور قدرت و طاقت حمل این بارگران را دارد بماند و با من مضافه نماید و هر کس که به قدر ذره ای احتمال عجز در وجود خود می دهد مکلف است به رفتن و تکلیف مالایطاق بر احدی روانیست اکنون با جمیع اصحاب و احباب و داع کامل نموده و از همین منزل برود.»

و نیز ملاحظه کنید یک فقره راجع به بهاء اله که در تاریخ جدید مذکور است و صریحاً گوید که منقول از تاریخ میرزا جانی است و حال آنکه اصلاً در نقطه الکاف مذکور نیست، این است آن فقره:

«در همان اوقات که این فتنه (یعنی فتنه مازندران) بروز نمود، مرحوم حاجی میرزا جانی محرر این وقایع با عالیجاه محمد تقی خان نوری و چند نفر دیگر خدمت جناب بهاء اله روح ماسواه فداه که هنوز سر وجود ایشان در سراوقات حکمت الهی مستور بود، رسیده و مستدعی رفتن (به) قلعه شیخ طبرسی شده بودند، مرحوم حاجی میرزا جانی نوشته است که ما مکرراً استدعای رفتن و همراهی نمودیم و جواب فرمودند اگر برویم نمی گذارند و ارد قلعه شویم و این فقره غیر میسر و مقدر است ولیکن بر حسب استدعا و اصرار فدویان قبول فرمودند و اقل آن مقداری که دیگران می گویند چهار هزار تومان نقد به جز سایر اسباب و ملزمات دیگر به اتفاق برداشته بودند. الخ»

از طرف دیگر، چند فقرات نقطه الکاف را تاریخ جدید به ملاحظه اینکه شاید سوء اثری خواهد بخشید، حذف کرده است، مقایسه کنید نیز نامه ای را که جانب قدوس به شاهزاده مهدیقلی میرزا نوشته، آنطور که در نقطه الکاف مسطور است با عین همان نامه آنطور که تاریخ جدید می نویسد، مقایسه این دو فقره از نامه بی مزه نیست.

نقطه الکاف: «اماتوای شاهزاده، فریب دنیا و غرور جوانی خود را مخور و بدان که ناصرالدین شاه سلطان باطل است و انصار او در آتش الهی معذب می باشند و ما یم سلطان حق که رضا جوئی حضرت خداوند را می نمائیم هرگاه تو هم رضای محبوب را می خواهی که چشم از دنیا پپوش و به نزد ما میا، مظلوم باشی بهتر از آن است که ظالم باشی.»

تاریخ جدید: «ولیکن ای شاهزاده آزاده، بدون تحقیق و تفتیش به ریختن خون سربازی چاره انباز مشو و به کشتن این مظلومان تیغ تعدی مکش و توسن ستم متاز؛ زیرا که بر اعلیحضرت سلطان دادگرایان امر مشتبّه و اورایی جهت کینه توز نموده اند و الا ممکن بود که به قوت تدبیر و انصاف رفع این اختلاف را چنان کنند که شمشیری از غلاف کشیده و سخنی از ظلم و اعتساف شنیده نشود.»!!

واین جمله نقطه الکاف، در دعوی رجزایشان (یعنی بایه) یا صاحب الزمان و یا قدوس بوده و کلام خبیث اوشان (یعنی قشون دولتی) یا ناصرالدین شاه از (در) تاریخ جدید محذوف است.

- 43) منوچهر خان معتمدالدوله حاکم وقت اصفهان بوده است.
- 44) چاپارباشی محمدیگ فردی است که از طرف حکومت وقت مأمور میشد باب رابه تبریز ببرد.
- 45) یکی از یاران باب بوده که پس از معدوم شدن باب به قصد انتقام به تهران آمده با چند نفر بابی دیگر تباری و در روز 28 شوال 1268 به ناصرالدین شاه تیراندازی می کنند و مورد دستگیری واقع و معدوم می شود.
- 46) اسم صحیح وی سید حسین یزدی است که نماینده باب و نویسنده اظهارات او بوده است.
- 47) مؤمن هندی، یکی از نمایندگان تبلیغی باب در هند بوده است.
- 48) شهدای سبعة، اصطلاحی است که بایان برای متهمین به ترور ناصرالدین شاه که در بند معدوم شدند به کار می برند.
- 49) قره العین: لقب ام سلمه، فاطمه زرین تاج یا طاهره همسر ملامحمد و عروس ملامحمد تقی برغانی قزوینی است که به دلیل اشتیاق به باب، خود را مطلقه کرد و به بایان پیوست و چون در قائله دشت بدشت (حوالی دامغان کنونی) حجاب خود را برداشت و خبر فسق و فجور وی به باب رسید او طاهره رابه قره العین یعنی نور چشم ملقب نمود.
- 50) نام قلعه ای در بابل می باشد که در صفحات بعدی توضیح داده خواهد شد.
- 51) لقب محمد علی بار فروش یکی از مبلغین علی محمد باب می باشد که از سوی او به قدوس موسوم شده است.
- 52) نام قبلی بابل در شمال ایران است.
- 53) اگر تاریخ جدید در حال حاضر نوشته میشد شاید این خطبه که در اصل چند جمله بیش نبوده است، 10 الهی 20 صفحه هم اضافه تر میشد! (مؤلف)
- 54) شاید منظور از این واژه مقدور، بوده است.

55) یکی از بابیان بوده که بوسیله نماینده علی محمد باب در هند به این فرقه می پیوندد و برای تبلیغ به ایران مهاجرت می کند و در لرستان معدوم میشود از آنجایی که نایب بوده به سید بصیر از طرف باب لقب پیدا کرده است.

56) این جمله فقط در یک نسخه از تاریخ جدید موجود است و باقی نسخ به جای آن هیچ ندارد.

57) این اصطلاح، شاید به جای طبرستان به کار برده شده است!

58) خواننده گرامی با مقایسه این جمله و جمله اصلی در نقطه الکاف مشاهده می کنید که خود بابیان هم در قضیه ترور نافر جام ناصرالدین شاه معترف به ایجاد بلوای باشند اما بهائیان در تاریخ جدید جمله اعترافی را حذف نموده اند تا خیال خودشان و بقیه را راحت کنند!!

59) ما اعتقادی به شیردل بودن این افراد نداریم لیکن به جهت اینکه تصرفی در نوشته های مستند او را در بر او انجام ندهیم، عیناً آورده ایم.

60) کاربرد لفظ شهید از نظر نویسنده کتاب نقطه الکاف است و مؤلف اعتقادی به کاربرد این اصطلاح برای این گونه افراد ندارد.

61) فراشبازی بی رحم قسی القلب معروف ناصرالدین شاه و پدر مرحوم حسن خان اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات.

62) جغه و تاج پادشاهی را گویند.

63) حاج سید علی شیرازی، دائی علی محمد شیرازی (باب) می باشد. وی به ادعاهای خواهرزاده خود اعتقاد داشت ولی بهائیان با این داستان سرائی و نسبت دادن آن به مستندات تاریخی مندرج در نقطه الکاف، قصد دارند وی را بابی معرفی کنند.

64) خوانندگان گرامی ملاحظه بفرمائید که در این داستان که بهائیان به کتاب نقطه الکاف اضافه کرده اند اشاره شده است علی محمد باب به مکتب شیخ عابد برای تحصیل رفت در صورتی که خودشان مدعی اند که وی فردی امی است و در هیچ مکتبی درس نخوانده تا وی را شبیه پیامبران معرفی کنند!!

65) اگر بر فرض محال این داستان را حقیقت بپنداریم با این اصل که علم بادین تطابق دارد و از اصول عقاید بهائیان است، تناقض پیدای کند. زیرا همانطور که در داستان آمده عقول از ادراک رفتار علی محمد باب عاجز است پس در نتیجه رفتار او علمی نمی تواند باشد.

66) این داستان توسط بهائیان جعل شده است و الادر کتاب میرزاجانی که سرگذشت مستند دوره باب را آورده اثری از این حادثه نمی باشد و همین اینکه خالوی علی محمد باب نیز به بابت نگرویده است.

67) در مقابل وحید اول یعنی سیدیحیی دارابی به کار برده است.

68) بهائیان به خاطر اینکه میرزایحیی صبح ازل معتقد به جانشینی باب بنابروصیت او بوده است اسم او را تا آنجایی که امکان داشته حذف نموده اند من جمله مورد اخیر که در کتاب میرزاجانی اشاره به انتقال جسد باب برای میرزایحیی بنابروصیت خودش شده ولی به خاطر فراموش شدن نام او از اذهان این حکایت را نیز از صفحه تاریخ حذف نموده اند.

8) قانیمت باب، مؤمن هندی، شهدای سبعة

الف) حکایت سید بصیر را که در نقطه الکاف در اواخر کتاب مذکور است در تاریخ جدید اینجما بین حکایت مؤمن هندی و شهدای سبعة گنجانیده است و آن را خیلی مختصر و ابتر کرده و تبدیلات زیاد در آن داده. مثلاً حاجی میرزاجانی گوید: «بعد از آنکه سید بصیر هر چه جهد کرد که خود را قلعه طبرسی برساند ممکن نشد به گیلان آمد. اهل انزلی او را به عنف از آبادی خود بیرون کردند، از آنجا به قزوین آمد بعد از آن روانه به ارض قدس (یعنی تهران) گردیده به جهت قرب به جوار حضرت وحید (یعنی ازل) و درک شرفیابی فیض حضور باهرالنور جناب بهاء الامکان رانمود.

و بعد از آن گوید: «جناب بصیر در ارض نور در خدمت حضرت وحی و جناب بهاء، مدت چهار ماه هم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیش هانمودند و طناب الفت را چنان برهم تائیده که به هیچ تیغ حادثه بریده نگردد.»

اما تاریخ جدید از تمام این فقرات تجاهل کرده و به جای همه آنها فقط جمله گنگ ذیل را نوشته است: «از آن جمله در طبرتای ازل که ایشان صامت بودند، خلق را به ازل می خواندند. از جهت فتنه جناب بصیر اعتنایی به آن نداشت و قبل از ظهور طلعت ابهی روح الامکان فداه، مؤمن به ایشان بود.»

ب) حکایت غریب فریاد کردن سگی و گفتن سید بصیر که این سگ رجعت فلان شخص است و نشانه منزل و اولاد آن شخص را دادن و بعد از تفحص، صدق قول او معلوم شدن که در نقطه الکاف مذکور است، از تاریخ جدید به کلی حذف شده است.

ج) در نقطه الکاف حکایت شهدای سبعة بلافاصله بعد از حکایت مؤمن هندی مذکور است و در کلیات با تاریخ جدید مطابق است اگرچه تاریخ جدید بعضی عبارات را زیاده و نقصان کرده یا تغییر و تبدیل نموده. مثلاً این عبارت نقطه الکاف که: «مردمان مفسد به امیر عرض نمودند که حضرات بایه می خواهند خروج نمایند و چندین هزار نفر جمع شده اند ظاهر آن است که مطلقاً دروغ نگفته بودند ولی به این شدت هم نبوده و ظاهر آن (اما) در تاریخ جدید به جای آن فقط این عبارت دارد: «بعضی از مفسدین و مغرضین به عرض میرزا تقی خان امیر کبیر رسانیدند که طایفه بایه خیال خروج و مفسد را دارند».

د) از طرف دیگر به جای این عبارت موجز ساده نقطه الکاف:

«مرحوم حاجی (ملا اسمعیل قمی) را که از انبار به میدان می آوردند مردم می گفتند این بابی است، ایشان می خندیدند و می فرمودند که بلی من بابی هستم و به جهت شما جان می دهم.»
در تاریخ جدید عبارت ذیل مسطور است:

«روز دیگری که به جهت کشتن، ایشان را به میدان می بردند، حضرات تماشایی در بین راه به ایشان سنگ می زدند و فحش می دادند و می گفتند اینها بابی و دیوانه شده اند، جناب حاجی می فرمودند بلی ماها بابی هستیم ولی دیوانه نشده ایم بالله ای مردم ماها به جهت تیغ و آگاهی شما از جان و مال و عیال و اطفال خود گذشتیم و از دنیا و اهلش چشم پوشیده ایم که شاید شما متنبه شوید و از حیرانی و گمراهی نجات یابید و در مقام تفحص بر آئید و حق را آنچنانکه سزاوار است، بشناسید و بیش از این محتجب نمانید.»

(این فقره فوق، خوب نمونه ای است برای نوع تصرفاتی که مؤلف تاریخ جدید در نقطه الکاف به عمل آورده است، سنگ انداختن تماشاچیان را از خود می افزاید و خنده آن شیردلان را حذف می کند و این دو کلمه حرف ساده را که «بلی من بابی هستم و به جهت شما جان می دهم» (را) تبدیل به یک خطبه و اعطانه کسالت انگیزی می نماید، تأثیری که از این نوع تصرفات در شخص حادث می شود، تصور آن آسانتر است تا تحریر آن، چیزی که هست، حقیقت امر را به کلی به صورت دیگر در ذهن جلوه میدهد و آن شجاعان پر شور و حرارت و آن ازجان گذشتگان بی باک سرکش دوره اولی را در نظر ما مانند و عاظمی ساکن و آرام و مطیع و منقاد به طبق مسلک بهائیه متأخرین مجسم میکند.

ه) حکایت حاجی ملا اسمعیل قمی یکی از شهدای سبعة راکه در ظرف یک هفته بارفقادر حبس بود، غذای خورد و شب آخر که حضرات رافردای آنروزمی خواستند بکشندوی تنهاغذای سی و هفت نفر را خورد، چون به نظر جامع تاریخ، گویا، عامیانه یا مضحک می آمده است، به کلی انداخته است.

و) از طرف دیگر دو فقره راجع به حکایت شهدای سبعة در تاریخ جدید مذکور است که از نقطه الکاف به کلی مفقود است (به عبارت دیگر بهائیان در تاریخ این دو فقره را از خود افزوده اند!):

«حاجی علیخان حاجب الدوله در مقام حیرت و تعجب از احوالات این اشخاص به جهت یکی از محارم و دوستان خود تعریف کرده بود که اعلیحضرت قبله عالم امر فرمود که در وقت کشتن حضرات به ملاحظات چند، من حاضر باشم و قتی که به محل قتل ایشان رسیدم در میان آن هفت نفر سیدی جوان و بسیار خوش رو و خوشحال دیدم و به حدی خوش سیما و ملیح منظر بود (که) دلم به حالش سوخت و به خیال افتادم که به هرنحوی ممکن شود آن سیدهاشمی نسب را از کشتن نجات بدهم و محض الله نگذارم در سن شباب کشته شود و قتی که چهار یا پنج نفر را کشته بودند آن جوان را نزد خود طلبیدم و سر به گوش او گذاردم و گفتم بیاتبری کن، به جیغه اعلیحضرت قبله عالم قسم که آنچه منظور نظر و مقصود خاطرات باشد و خواهش کنی بدون مضایقه حاصل می کنم و تو را خدمت اعلیحضرت سلطان می برم و سالی پانصد تومان وظیفه و استمراری ثرق تو برقرار می کنم، دیدم حیرت آمیز نگاه می کند، گفتم اگر بالمره ترک این طریقه را می نمایی عمارتی عالی به جهت تومی خرم و دختر خود را به اوضاع و افره به تومی دهم، بعد از شنیدن آن همه نویدات جواب داد مرا به دختر صاحب جمال خود و اموال فانیه دنیا فریب مده، مادنی و آنچه در اوست به شما و اهلش ارزانی داشتیم و در طریق حضرت دوست به همین شربت شهادت اکتفا نمودیم.

در ضمیرمانمی گنجد به غیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

چون این سخن را شنیدم و قابل هدایتش ندیدم، به دهنش زدم و اشاره کردم که او را از مابقی زودتر بکشند.» فقره دیگر که (بهائیان در قضیه مقتولین سبعة افزوده اند) راجع به سید علیخان باب است، این است: «جناب حاجی سید علیخان، مردی بود تاجر و مسن و معتبر و وجهان دیده و خالوی حضرت اعلی روح ماسواه فداه سلاله سادات اطیاب و طایفه آن جناب و در میان جماعت تجار به تقوی و تقدیس معروف می بود، به قسمی که اوقاتی که از شیراز و یزد خیال مهاجرت

ومسافرت الی الله و جان بازی درسیل محبت محبوب امکان و بدیع اکوان طاعت اعلی داشتند، جمیع محاسبات خود را رسیدگی نموده، و همه مطالبات محتمله مردم را ادا نمودند، به این طور که خود تشریف می بردند در خانه ها و آن حقوق را میدادند و طلب حیلت و عفو نموده و وداع بازپسین می کردند و به همین طور بایکان یکان از آشنایان و ذوالقربی و ذوالحقوق وداع نموده، متوجه دارالخلافة و عزیمت آذربایجان و شرفیابی حضور نمودند، باری آن جناب جان و مال خود را درسیل عبودیت آن حضرت را در دامان خود بزرگ کرده و از زمان طفولیت تاهنگان بلوغ و پس از آن تا زمان اظهار امر، حالاتی مشاهده نموده اند که از هیچ بشری الی الان دیده و شنیده نشده و بدان جهت که مر عبودیت آن حضرت استوار کرده و جانش را نثار نمود و اگر نه چنین بود به آن استقامت و آرزومندی جانفشانی نمی نمود و این مسلم است که به واسطه امورات بدیعی که از آن حضرت به تو اتر مشاهده کرده بود، مجذوب و مفتون شده، چنانچه در زمان تولد الملک الله فرموده و در ایام طفولیت نزد جناب شیخ عابد برده بودند که درسی بخواند و شیخ عابد مردی بود، فاضل و کامل، زیاد مقدس و از شاگردهای شیخ احمد مرحوم و از جمله اصحاب و مصدقین با صدق آن حضرت بود و از جمله حکایات ایام طفولیت آن حضرت را که ایشان حکایت کرده بودند یکی این است که روز اول که آن حضرت را نزد من به مکتب آوردند به عادت اطفال دیگر الفبا نوشتن و درس دادم، بعد از آن به جهت شغلی بیرون رفتم، بعد از مراجعت چون به حجره نزدیک شدم قرائت قرآن را با صوتی هوش ربا و حزین شنیدم، تعجب نمودم داخل حجره شدم، قرائت قرآن را پرسیدم که می نمود اطفال دیگر گفتند، آقا بود پرسیدم، قرآن خوانده اید، سکوت نمود گفتم از کتابهای فارسی خوبست بخوانید، کتاب حق الیقین را نزد ایشان گذاردم، گفتم بخوانید، چون هر ورقی را گشودم، دیدم خوب می خواند، گفتم شما فارسی را خوانده اید، پس بیائید عربی را بخوانید بهتر است، شرح امثله را پیش او گذاردم، چون معنی بسم الله را به رسم معهود میان طلاب بیان کردم، فرمودند، چرا لفظ رحمان شما مؤمن و کافر است و لفظ رحیم مخصوص به مؤمن است گفتم، حکما قانده دارند که زیادت (مبانی دال بر زیادت) معانی است و رحمن یک حرف زیاد است. فرمودند این قانده غلط است یا حدیثی که شما از حضرت امیر روایت می نمائید دروغ است. عرض کردم، کدامین حدیث، حدیثی که از شاه ولایت (منقولست که) فرمود که معانی جمیع کتب آسمانی در قرآن است و معانی تمام قرآن در فاتحه است و معانی تمام سوره فاتحه در بسم الله است و تمام معنی بسم الله در باء است و معنی باء در نقطه، اس معنی جمیع در نقطه است و نقطه هیچ

بیانی ندارد، من از استماع این نکته لطیف، ساکت و متحیر شدم و ایشان را برداشته به در خانه مبارکه رفتم، جده مکرمه ایشان عقب در آمده، عرض کردم، سرکار آقا را من نمی توانم معلم باشم و تفصیل را معروض داشتم، آن علیا جناب به ایشان گفت شما از اینگونه فرمایشات دست بر نمی دارید؟ چه کار دارید به این نوع فرمایشات، بروید درس بخوانید، فرمودند، بسیار خوب تشریف آوردند، مثل سایر اطفال بنای خواندن درس را گذاشتند و من هر چه اصرار کردم، الفبا نخوانید، قبول فرمودند و خواندن و یک روز دیدم با طفلی که زیر دست ایشان نشسته است، آهسته صحبت می کند، چون خواستم، گوش بدهم، ساکت میشدند، بعد از آن خود را بر آن داشتم که به صحبت شما توجه ندارم ولی ملتفت بودم، شنیدم به آن طفل می گوید، چنان سبکم که اگر بخواهم به فراز عرش بروم می توانم، می خواهی بروم و خود را از زمین حرکت میداد، در حال گفتن می خواهی بروم و حرکت کردن بر من حیرت تعجب مستولی شد، تبسم نمودم و از تبسم من فوراً ساکت شدند و کذالک اوقاتی که هنوز مشغول نشده بودند، میدم همه روزه قلمدانی می آوردند و مشغول به نوشتن می شوند، خیال کردم، چون می بیند اطفال دیگر خطی می کشند، میل کرده است به نوشتن و امثال اطفال دیگر خطی می کشد و کاغذ را سیاه می کند، چند روزی به همین منوال گذشت تا آنکه یک روز کاغذ را از دست ایشان گرفتم، ببینم چه می کنند، چون ملاحظه کردم، دیدم چیزی نوشته اند، تعجب نمودم که مشق نکرده چگونه می نویسند در مضامین نوشته تأمل کردم، دیدم مراتب معرفت و توحید است که به اقصی الغایه نوشته اند، در نهایت فصاحت و بلاغت، به نحویکه عقول و افئده دراک از ادراک آن عاجز است.

و آن نوشته جات را آقا سیدی حیی دارابی و جناب عظیم در نزد جناب معزی الیه دیده بودند و می فرمودند قریب چهار هزار بیت بود، فرقی با این بیانات زمان ظهور نداشت، خلاصه آثار بزرگی و جلالت قدر و عظمت شأن در بدو طفولیت از جبهه همایون ایشان هویدا و از اطوارشان آثار بزرگواری آشکار و پیدای بود، چنانکه در بدو طفولیت از ذکور و اناث بودن حمل زانه حامله قبل از تولد خبر می دادند! و از اغلب اموراتفاقیه و زلزله و خراب شدن بعضی امکنه، به طور واقع بیان می فرمودند که اگر تفصیل آنها ذکر شود، مطلب از دست می رود. ولی مقصود این است که چنین اشخاص کامل تا انواع اقتدارات باطنیه و قدرت و صفات الهیه از آن حجت خدانی دیدند و یقین کامل حاصل نمی فرمودند بدون جهت سبب نفهمیده و نسنجیده در بذل جان و مال و ترک نام و ننگ و عیال و اطفال به آن درجه اهتمام و اصرار نمی کردند علی الخصوص جناب خان از مشاهده بروزات و ظهوراتی که

در طفولیت آن حضرت واقع و ظاهر شده بود مدتی متحیر بود و در حالت آن حضرت حیرت داشت و پس از اظهار امر باز هم متوقف و مجاهد بود تا آنکه به مقام یقین اطمینان رسید و چنانکه ذکر شد در جان فشانی به طوری ثابت قدم گردید که دیگری سیصد تومان می داد که ایشان رانکشند، راضی نشد و گفت نهایت شرف و سعادت من در این شهادت است و کمال آرزو و آمال من در سیل حضرت جانان نثار کردن جان است.»

9) شورش تبریز

10) شورش زنجان

در کمتر واقعه مذکور اینقدر اختلاف روایت دیده می شود که در واقعه زنجان، و این اختلاف نه فقط بین ن (کتاب نقطه الکاف میرزا جانی که سند موثق است) و ت (تاریخ جدید تألیف بهائیان) است بلکه نسخ ت (تاریخ جدید) نیز بایکدیگر خیلی اختلاف دارند!! ولی روی هم رفته روایات نسخ مختلفه «ت» مفصل تر و مبسوط تر از «ن» است!!

11) قتل باب

(در اینجانب روایت تاریخ جدید خیلی مشروح تر است ولی باز حسب المرسوم بعضی فقرات نقطه الکاف را حذف کرده است، مثلاً: حکایت خواهش نمودن باب از اتباع خود در حبس که او را بکشند، و همچنین حکایت فرستادن جسد باب را بر حسب وصیت خود باب به نزد وحید ثانی یعنی صبح ازل، به کلی از «ت» (تاریخ جدید) حذف شده است.

12) وقایع بین قتل باب و قتل مصنف کتاب نقطه الکاف (سنه 1266-1268)

تاریخ جدید به قتل باب ختم می شود و این قسمت اخیر از نقطه الکاف را که یکی از مهمترین قسمت های کتاب است به استثنای حکایت جناب بصیر به کلی حذف نموده است. یکی از علت هایی که می توان حدس زد که چرا نویسنده تاریخ جدید باب، وقایع فوق را حذف نموده به فراموشی سپردن و با تحریف جانیشینی میرزا یحیی برادر ناتنی حسینعلی پس از باب است که طبق مستندات که همان کتاب میرزا جانی (نقطه الکاف) است، می باشد.

فصل چهارم

دلایل جانشینی میرزایحیی پس از سیدعلی محمدباب

در پایان فصل گذشته خواندید که یکی از وقایع مورد تحریف در کتاب تاریخ جدید مربوط به حوادث مابین اعدام باب و قتل نویسنده کتاب نقطه الکاف (1266-1268 هجری قمری) بوده است. حال چنان نویسنده تاریخ جدید می خواسته وقایع فوق را حذف نماید، بر ما پوشیده است، ولی بر اساس مستندات موجود می توان حدس زد که انگیزه وی، به فراموشی سپردن ویاتحریف مسئله جانشینی میرزایحیی برادر ناتنی حسینعلی نوری، پس از اعدام باب بوده است تا بعداً بهتر بتوان حسینعلی نوری را به عنوان پیامبر جدید و جانشین بلا فصل باب، مطرح نمود.

در همین راستا دو اردبراون طی تحقیقی که در کتاب میرزاجانی و سایر کتب تاریخی به عمل آورده، مستندات مربوط به جانشینی صبح ازل پس از باب را استخراج و در مقدمه کتاب نقطه الکاف مفصلاً به آن پرداخته است. مانیز به منظور آشنایی شما این دلایل را به صورت تخلص می آوریم.

(1) تصریح حاجی میرزاجانی

حاجی میرزاجانی کاشانی در کتاب نقطه الکاف می نویسد: «وجه تسمیه میرزایحیی، چنین بوده است که وی در سنه پنجم ظهور، ظهور نمود و به مقتضای تأویل حدیث معروف کمیل سال پنجم ظهور نوری است که از صبح ازل تاییده بر هیاکل توحید آثار آن لایح می گردد: نور شرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل توحیده آثاره، و دیگر معلوم می شود که باب نوشته جات و مخلفات خود را از قبیل لباس و خاتم و قلمدان و غیره برای ازل فرستاده و نص به وصایت و ولایت او نمود و او را مأمور کرد که بعدها زوی هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده است بنویسد ولی اگر من یظهره الله در زمان او ظاهر گردد، بیان رافسخ کند و آنچه باب بر قلب او الهام میکند عمل نماید و دیگر معلوم میشود که حاجی میرزاجانی عقیده خودش این بوده که من یظهره الله همان صبح ازل است.

(2) وجود اصل توحید باب خطاب به ازل

اصل این نامه که در کتاب میرزاجانی موجود است به این شرح می باشد:

الله اکبر تکبیر اکبیراً

«هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله العالمین الی من یعدل اسمه الوحید ذکر الله للعالمین قل من نقطه البیان لیبدون آن یا اسم الوحید فاحفظ منازل فی البیان وأمر به فانک لصراط حق عظیم.»

که ترجمه آن چنین است: «این مکتوبی است از جانب علی قبل نبیل (علی محمد) به سوی آنکه نامش به نام وحید (معادل) است بگو آنچه در بیان نازل شده نگهداری کن و به آن امر نما، پس همانا توبه راه حقیقت بزرگ هستی.»

(3) شهادت گنت دو گوینودر کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی»

وی در صفحه 277 این کتاب می گوید: «اندکی تردید در خصوص جانشین باب (مابین اتباع او) به هم رسید ولی بالاخره معلوم همه شد که کیست ولی به غیر طریق انتخاب، چه بعضی علامات ظاهری و پاره خصایص معنوی است که به طور روحانی ممیز رئیس مذهب است ولی خیلی جوان بود و فقط 16 سال داشت و مرسوم است به میرزایحیی و پسر میرزا بزرگ نوری وزیر امام وردی میرزا، حاکم تهران است، مادرش در طفولیت وی فوت شد و زن یکی بایه که یکی از حروف

واحد است و ملقب است به جناب بهاء در عالم رویا ز پیریشانی حال آن طفل جلیل القدر مطلع گردیده، آن طفل رانزد خود آورد و تا سن پنج سالگی او را توجه و تربیت نمود، باب ملقب بود به حضرت اعلی، باب دوم ملقب بود به حضرت ازل، اختیار او (به وصایت) بکلی بی مقدمه بود و فوراً بایان او را بدین سمت شناختند.

4) اعتراف شخص حسینعلی نوری (بهاء‌اله) در کتاب ایقان

وی در کتابی که در سال 1278 در بغداد تحت عنوان ایقان نوشته است، خود را مطیع وزیر دست فرد دیگری معرفی میکند که دلالت به جانشینی میرزا یحیی صبح ازل پس از باب می باشد:

«... و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سردر بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجره سر بردم و از عیونم، عیون جاری بود و از قلبم به حوردم ظاهر چه لیالی که قوت دست ندار دوچه ایام جسد راحت نیافت و باین بلایای نازله و زرایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود، به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کمنذ قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمنذش نجات نه و اراده اش را جز رضای چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید موصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضراحتی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظوره، اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد.»

5) نظریه تحقیقی ادوارد براون

ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف (صفحه 12) در خصوص اختلاف دو برادر (حسینعلی نوری و میرزا یحیی) بر سر جانشینی و ادعای پیامبری (من یتظهره الهی) میرزا حسینعلی نوری چنین می نویسد:

«تاریخ استخلاف باب صبح ازل علی اقرب الاحتمالات و حسب ما یدل علیه شواهد القرائن و صرح به فی نقطه الکاف، یکسال قبل از قتل باب و بعد از سقوط قلعه شیخ طبرسی و قتل جناب قدوس یعنی در ماه شعبان یا رمضان سنه 1265 بوده است و صبح ازل در آن وقت نوزده ساله بود، بعد از قتل باب در بیست و هفتم شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش عموم بایه چنانکه گذشت بلا استثناء او را به این سمت شناختند و او را واجب الطاعه و او را امر و امفروض الامتثال دانسته و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند.... بعد از آنکه در روز یکشنبه 28 شوال سنه 1268، سه نفر از بایه به قصد قتل ناصرالدین شاه به طرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت قریب چهل نفر از مشاهیر بایه را دستگیر نموده... صبح ازل که در آن حین در نور بود فی الفور به لباس مبدل به بغداد گریخت و با وجود آنکه، حکومت هزار تومان جایزه برای دستگیری او قرار داده بود و با وجود اینکه یکی از مأمورین هم او را دیده و بدون اینکه او را بشناسد، مبلغی با او صحبت داشته مع هذا صبح ازل توانست خود را از چنگ میر غضب های ایران نجات داده و بالباس درویشی و عساکر و کسکول خود را از سرحد ایران بیرون افکند و در اواخر سنه 1268 یا اوایل 1269 به بغداد ورود نمود؛ چهار ماه بعد از او برادرش بهاءاله که از واقعه سوء قصد ناصرالدین شاه تا آن وقت در تهران و حبوس بود از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد.... در اواخر اوقات اقامت حضرات در بغداد (1268-1269) به قول مصنف هشت بهشت کم کم بعضی آثار تجدید و مساهله در وجنات احوال بهاءاله مشهود گردید بعضی از قدمای بایه از قبیل ملامحمد جعفر نراقی و ملارجبعلی قاهر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلایی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاءاله را تهدید نمودند و بدرجه ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوههای اطراف سلیمانیه بسر برد...

مقارن آن اوقات بانندکی پیش و پس میرزا اسدالله تبریز به دیان که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیکو میدانست، دعوی من یظهره الهی نمود، بهاءاله با وی مباحثه و مجادله بسیار نمود و بالاخره به دست بایه کشته شد و به روایت کنت دو گوینوسنگی به پای او بسته او را در شرط العرب غرق کردند، همچنین میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی معروف به حسین جان و سید حسین هندیانی و میرزا محمد زرندی معروف به نبیل که بعدها از اتباع بهاءاله گردیده همه

همین ادعا را نمودند تا به قول هشت بهشت «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین برمی خاست تن را به لباس این دعوی می آراست.»
 بهاء‌اله که از دیرگاهی همه کاره صبح ازل و معنی مدیر حقیقی امور بایه بود اگر چه رسم ریاست با صبح ازل بود خود جدا به خیال دعوی این مقام افتاد و مخصوصاً آقامیرزا آقا جان کاشی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب خادم الله گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریض می کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صفحات احوال بهاء‌اله ظاهر تر میشد ولی اشکال عمده وجود رؤساقدمای بایه بود که قطعاً مانع پیشرفت خیالات او بودند و بایستی فکر جدید در این باب نمود...

در همین اوقات اقامت بایه در ادرنه بود که بهاء‌اله پرده از روی کار برداشته و خیال مکنون خود را که به لاشک دیرگاهی بود اسبابش را فراهم آورده و طریق را مهیا کرده معروض شهوند نهاد و آشکارا دعوی من یظهره الهی نمود و در سل و کتب به اطراف و جوانب روانه گردانید و عموم بایه را به قبول ادعای خود دعوت نمود، اکثر ایشان پس از بسیاری حیرت و تردید دعوی او را پذیرفتند و از پیرامون صبح ازل متفرق گشتند، دولت عثمانی چون مجدداً آثار هیجان و انقلاب در ایشان مشاهده نمود دانست که انقسامی در مذهب ایشان پدید آمده و اسباب جنگ و نزاع و فتنه و فساد بین فریقین نیک فراهم شده فی الفور بدون آنکه به خود زحمت تحقیق حق و باطل این امر را دهد در ماه ربیع الاول یاریع الثانی سنه 1285 جمیع بایه را از ادرنه کوچ داده، بهاء‌اله و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آنوقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرارداد که چهار نفر از اتباع بهاء‌اله (مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیاح، محمد باقر اصفهانی، عبدالغفار) همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای بایه و از اصحاب باب، آقا جان بیک کاشانی، میرزا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصراله تفرشی) همراه بهائیان به عکا، و غرض از این تدبیر، آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء‌اله به قبرس یا عکامی آیند ایشان حکومت عثمانی را از راه ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها مستحضر سازند، قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصراله تفرشی در خود ادرنه مسموم شد و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیع عادی یک شب به دست بهائیان کشته شدند، و اینکه ازلیان قتل ایشان را به امر بهاء‌اله میدانند به ثبوت نییوسته

است، حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند و پس از مدتی به شفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند، به غیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدام و فضلائی بایه که در وفاداری نسبت به صبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی ایشان از رفقای شخصی باب و حتی بعضی هم از حروف حی (18 نفر از یاران باب که عدد 18 به اجد «حی» می باشد) بودند یک یک از میان برداشته شدند.

از جمله ایشان آقا سید علی عرب از حروف حی، در تبریز کشته شد و ملا رجعی از حروف حی در کر بلا و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی برادر میرزا جانی کاشانی مصنف نقطه الکاف در بغداد و حاجی میرزا محمد رضا و حاجی ابراهیم و حاجی جعفر تاجرو حسینعلی و آقا ابوالقاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیرهم در مواضع مختلفه، اما تاریخ ادعای من یظهره الهی نمودن بهاء اله را، در بعضی از کتب بهائیه در سنه 1285 نوشته اند... هر کس به دقت در آنچه باب در خصوص من یظهره الله گفته و وصایای اکیده ای که در ایمان به او و عدم احتجاب به هیچ شیئی نموده تأویل نماید چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آن همه اختلافات شدیدة بالآخره اکثر بایه دعوی بهاء اله را پذیرفتند زیرا که اگر باب به طرز واسلوب قرآن «آیات» آورد بهاء اله نیز «آیات» آورد و اگر باب صدق دعوی خود را به نفوذ باطنی و تصرف در ائمه اتباع خود اثبات نمود بهاء اله نیز چنین کرد، از طرف دیگر باب مکرر گفته است که وقت ظهور من یظهر الله را کسی جز خداوند عالم نیست و نیز گوید: «نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن به هم رسید در این کور هم خواهید رسید.» اشکال مسئله چندان در اینجاست اشکالی که هست در این است که صبح ازل که بلاشبه باب او را جانشین و وصی خود قرار داده بوده شدت و اصرار هر چه تمامتر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید و ابایی مستمر نمود، بنابراین بهائی که قطعاً باید به من جانب الله بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضروره مجبور است اعتراف کند که باب که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم من لدنی بود علماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش «نقطه ظلمت» و اشد منکرین من یظهره الله گردد.

(69) نظرات ادوار براون پیرامون کتاب میرزا جانی توسط او در مقدمه کتاب نقطه الکاف آورده شده که تصویر اصل مقدمه، به زبان انگلیسی در فصل ضمائیم چاپ شده است.

- (70) کمیل از حضرت علی سؤال میکند که ای مولای من حقیقت چیست؟ فرمودند: حقیقت برای توفاشانمیشود که حقیقت سری است از اسرار الهی و جوهری است در خزائن الهی. حقیقت یعنی نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. تأویل حدیث از نظر باب: مقام حقیقت مقام نقطه است و از برای نقطه پنج مرتبه آن پنج مقام هاء است، به قاعده ابجد حرف پنجم.
- (71) نیل، عدد مطابق با محمد یعنی عدد 92 طبق حروف ابجد است و ترجمه آن علی محمد میشود.
- (72) و حید طبق حروف ابجد، 28 است و عدد ابواژه یحیی همخوانی دارد.
- (73) متن فرانسوی این مقوله، در مقدمه انگلیسی کتاب ادوارد براون در انتهای کتاب صفحه آمده است.
- (74) سن واقعی میرزا یحیی در موقع جانشینی باب 19 سال بوده است.
- (75) مادر صحیح است، بنابه تصریح نقطه الکاف.
- (76) اشتباه است زیرا بهاء اله از حروف واحد نبوده است.
- (77) او به مدت دو سال در کوههای کردستان پناه برده بود و بالباس درویشی و به نام درویش محمد در میان قبایل کرد به سر میبرد.
- (78) تاریخ جدید، میرزا حسین همدانی.
- (79) به تاریخچه این فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.
- (80) هشت بهشت کتابی است در فلسفه بایان (کتاب باب) و تقویت طریقه ازلیان تألیف شیخ احمد کرمانی شهیر مترجم حاجی باب که در سنه 1905 در کلکته به چاپ رسیده است.
- (81) هندیان، موضعی است از حال محمره، ترجمه مقاله سیاح ص 33، ص 357
- (82) ایضاً ص 357-358
- (83) هندیان، موضعی است از محال محمره، ترجمه مقاله سیاح ص 33، ص 358
- (84) آدرنه یکی از شهرهای کشور ترکیه امروزی و از توابع امپراطوری عثمانی در آن زمان بوده است.
- (85) در صحت این تاریخ هیچ شکی نیست و مطابق اسناد و دفاتر حکومت قبرس است، رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیایی سال 1892، ص 306-308
- (86) رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیایی سال 1889، ص 516
- (87) رجوع کنید به ترجمه مقاله سیاح، ص 360 و ص 370

88* رجوع کنیده ترجمه مقاله سیاح ص 332 و ترجمه تاریخ جدید ص 391 حاشیه 1
89) که ابتدائاً متعصبی بود و در کشتی که ایشان را به عکامی برد حاجی سید محمد اصفهانی
راکتک سختی زد پس از آن از

این حرکت خالصاً مخلص‌پشیمان شد، ترجمه مقاله سیاح ص 371
90) برای تفصیل این اغنیالات و اسناد آنهار رجوع کنیده ص 359 و ص 373 از ترجمه مقاله سیاح

منابع (کتابنامه)

منابع فارسی:

- 1) احمدآ، تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، تهران، دارالکتاب اسلامی 1346.
- 2) افراسیابی، بهرام، تاریخ جمعیت بهائیت، تهران، نشر سخن، بی تا.
- 3) افندی، شوقی، قرن بدیع، لجنه ملی، انتشارات امری، بی تا.
- 4) براون، ادوارد، گرانویل، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح الله منصور، ناشر کانون معرفت تهران بی تا.
- 5) براون، ادوارد، مقدمه بر کتاب نقطه الکاف اثر حاجی میرزا کاشانی، هلاند بریل در لیدن 1328 هجری قمری.
- 6) تاریخ شهدای امر مطبوعات امری - 130 بدیع.
- 7) حکمت، علی اصغر، تاریخ ادیان، تهران، انتشارات گوته 1371.
- 8) رائین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی افندی، مؤسسه تحقیقی رائین 1358، لندن.
- 9) زریاب، عباس و افشار ایرج - نامه های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده - انتشارات بی جابی نابی تا.
- 10) زعیم الدوله، میرزا محمد مهدی خان، مفتاح باب الابواب، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، تهران نشر فرخی بی تا.
- 11) شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات مدبر 1357.
- 12) شیرازی، علی محمد، بیان فارسی، بی جابی تا.
- 13) فشاهی، محمدرضا، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، تهران گوتنبرگ 1356.
- 14) فشاهی، محمدرضا، مؤسسين جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، تهران انتشارات جاویدان 1356.

- 15) فضائی، یوسف، شیخیگری بایبگری بهائیکری، انتشارات فرخی تهران 1351.
- 16) مازندرانی، فاضل، امر و خلق، بی جا بی تا.
- 17) مجلسی، ملا محمد باقر، بحار الانوار، مجلدات مربوط به ظهور امام زمان (عج) و جلد اول.
- 18) معین، محمد، فرهنگ لغت دکتر معین، اعلام، جلد پنجم، انتشارات امیر کبیر 1379.
- 19) _____ مقاله سیاح.
- 20) نجفی، محمد باقر، بهائیان، تهران، طهوری 1357.
- 21) نصری، علی، نقدی بر اصول دوازده گانه بهائیت، انتشارات گویا 1382.
- 22) نوری، میرزا حسینعلی نوری، مجموعه الواح (لوح احمد)، انتشارات امری، بی جا بی تا.

منابع انگلیسی:

- ۱) Dellaram-Rage tage-Paris khavaram-۲۰۰۰
- ۲) Brown.G.Edvard.noghta tol kafe-London ۱۹۱۰

* * *

